

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم

شهریور ۱۳۷۹ شماره ۳۴

در دوازدهمین سالگرد گشتار زندانیان مبارزان:

تنها پاسخ این جنایت

سردگونی رژیم جمهوری اسلامی است!

صفحه ۵

هنر، ایدئولوژی و سیاست

صفحه ۶

شاملو: شاخه‌ای پر بار از جنگل خلق

صفحه ۱۰

گزارشی از تظاهرات
علیه سفر خاتمی
به آلمان

در روزهای ۱۰ تا ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۰،
مبارزات گسترده‌ای از جانب نیروهای
مختلف اپوزیسیون در خارج از کشور
علیه سفر خاتمی به آلمان انجام گرفت.

صفحه ۲۲

شاکا سانکوف
و نظام ناعادلانه

درباره اعدام جنایتکارانه یک
انقلابی سیاهپوست در آمریکا

صفحه ۲۰

یادداشت‌هایی بر اوضاع
سیاسی جاری

۱

موج جدیدی از خیزش‌های توده‌ای بپا خاسته و روحیه تعرضی در میان مردم بالا گرفته است. عصیان و نافرمانی و اقدام به عمل مستقیم می‌رود تا جایگزین روحیه صبر و انتظارشود. شمار اعتراضات و اعتصابات کارگری در گوشه و کنار کشور فزونی یافته است. روزی نیست که یک بسیجی در این یا آن محله توسط مردم گوشمالی داده نشود. ایستادگی جوانان و زد و خورد با نیروهای سرکوبگر ادامه دارد. وقایع رشت که در آنجا جوانان مسجد و آخوند را به ریشخند گرفتند و به زدو خورد با پاسداران برخاستند، یک نمونه برجسته از حرکت مبارزاتی جوانان بود. در تهران به مناسبت سالگرد خیزش ۱۸ تیر، دانشجویان مبارز همگام با زنان و جوانان در بیرون از صحن دانشگاه رژیم را به مصاف طلبیدند. اهالی زحمتکش شاتره، ندای اسلامشهر دیگری سردادند. خلخال، پیرانشهر، آبادان و قیر صحنه ابراز خشونت انقلابی از جانب مردم شد و بانکها و ادارات دولتی در آتش خشم توده‌ها سوخت. آخرین نمونه این مبارزات حق طلبانه توده‌ای، خیزش هزاران نفر از مردم محروم در نعمت آباد و چند محله دیگر جنوب غربی تهران بود که طی آن به ساختمانهای دولتی منجمله شهرداری حمله شد و مردم با یکان‌های ویژه ضدشورش و اطلاعاتی‌ها درگیر شدند. محرک اصلی این موج خیزش‌های توده‌ای، حدت یابی بحران اقتصادی - سیاسی و تشدید ستم و استثمار بر اکثریت مردم است.

بقیه در صفحه ۲

یادداشت‌هایی بر...

این تنها توده‌های تحتانی نیستند که صبر و انتظارشان بسر رسیده است. حتی در میان بخش‌هایی از جامعه - بویژه اقشار و طبقات میانی - که امید زیادی به جریان اصلاحات بسته بودند و توهمات زیادی نسبت به خاتمی داشتند، و آنرا در سطح گسترده‌ای در جامعه می‌پراکندند، تردیدهای جدی ایجاد شده است. وقایعی چون تیرته جنایتکاران مزدوری که به کوی دانشگاه حمله کردند و بگیر و ببندهایی که حکومت طی ایندوره براه انداخت، پایه‌های توهم نسبت به اصلاحات دوم خردادی را سست کرده است. نامه‌هایی که برخی دانشجویان اسپر و شکنجه شده منتشر کرده‌اند و شعارهایی چون «خاتمی خاتمی این آخرین اخطار است»، بیانگر ضربه دیگری است که طی یکساله اخیر به این توهمات خورده است. شکافی که طی خیزش دانشجویی سال گذشته ایجاد شد، ابعاد گسترده تری بخود می‌گیرد. برگزاری تظاهرات دانشجویان در سالگرد خیزش ۱۸ تیر مستقل از عوامفریبی‌های دفتر تحکیم وحدت، بیانگر گستری مهم است. اگر چه این شکاف و گسست هنوز بخش‌های وسیعی از مردم را در بر نرفته و حمایت فعال اکثریت را بخود جلب نکرده، اما از آغاز یک روند مهم و ناگزیر در تفسیر روحیات این بخش از جامعه خبر می‌دهد.

برآمد توده‌ای دوره اخیر تاثیرات مهمی بر تحولات سیاسی جاری کشور دارد. این برآمد بمثابة فاکتور تعیین کننده‌ای صف بندی‌های سیاسی درون و بیرون حکومت را شکل می‌دهد. صف بندی‌های سیاسی روشنتر می‌شود. نیروی سوم، یا بعبارتی نیروهای سیاسی که مخالف هر دو جناح حکومتند بیشتر عرض اندام می‌کنند. آن نیروی ۱۲ میلیونی که حاضر به شرکت در مضحکه انتخاباتی مجلس ششم نشده (و تعدادش ۳ برابر تحریم‌کنندگان انتخابات دوم خرداد است) زبان به اعتراض می‌گشاید. حکومتیان علیرغم نگرانی شدید می‌کوشند وجود این نیرو را مسکوت بگذارند، ائتلاف طبقاتی که تحت عنوان دوم خرداد میان بخشی از مخالفین رژیم و جناحی از رژیم جمهوری اسلامی شکل گرفته بود، بیش از گذشته شکاف بر می‌دارد. برخی نیروهای سیاسی که تا کنون دنباله‌رو دوم خرداد بودند به مخالفت با حکومت کشیده می‌شوند. برخی نیز در هراس از رشد خیزش‌های توده‌ای به دامن جمهوری اسلامی پناه می‌برند. تحت این شرایط، جناح‌های مختلف حکومت مجبورند مناسبات میان خود را بگونه‌ای دیگر تنظیم کنند و بکوشند تا جدال‌های میان خود را تا حد امکان کنترل شده‌تر به پیش برند. برای

مقابله با موج ناراضیاتی عمومی کل هیئت حاکمه به ناگزیر آشکارتر از هر زمان به جلب حمایت قدرتهای امپریالیستی پرداخته، سرسپردگی خویش را بیش از پیش نشان می‌دهد.

در یک کلام اوضاع سیاسی ایران بسرعت در حال تکامل است. دوره آرامش خفقان آور جایش را به مبارزه و اعتراضاتی که بسرعت گسترش می‌یابد داده است. گسترش جهش وار روحیه طغیانگری در میان اقشار تحتانی جامعه، رشد اعتصابات و مبارزات کارگری و رزمندگی تر شدن جنبش دانشجویی و اتحاد آن با جنبش اقشار تحتانی جامعه می‌تواند دورانی کاملاً نوین را به بار آورد که مملو از فرصتهای انقلابی برای کمونیست‌هاست.

۲

گرگهای حکومتی گلوی یکدیگر را می‌چوند. پس از انتخابات مجلس، «جناح راست» چهره تهاجمی تری بخود گرفته است. لایحه محدود کردن مطبوعات بسرعت تصویب، مطبوعات وابسته به «اصلاح طلبان» تعطیل و شرکت کنندگان در کنفرانس برلین دستگیر شده‌اند. دخالت و فرمان مستقیم خامنه‌ای مبنی بر عدم طرح لایحه اصلاحی مطبوعات در مجلس، پیشروی‌های بیشتر جناح «دوم خرداد» را سد کرده است. در مقابل این تهاجمات، «اصلاح طلبان» مردم را به آرامش فراخوانده استراتژی «آرامش فعال» را پیشه کرده‌اند. تناسب قوای میان دو جناح بگونه‌ای است که نه جناح راست قادر است حملات شبه کودتاگرانه خود را تا به آخر جلو برد و نه جناح اصلاح طلب می‌تواند مقاومت جدی در مقابل این حملات سازمان دهد. زیرا بیشتر از هر چیز از گسترش روحیه طغیانگری در میان توده‌های مردم در هراس است، و می‌ترسد که اگر زیاده از حد ژست اصلاح طلبی بگیرد، به اشتباهی مردم به تغییر کل نظام دامن بزنند.

علت اصلی بالا گرفتن درگیریهای درونی هیئت حاکمه اسلامی را باید در رشد و گسترش خیزش‌های توده‌ای و ناراضیاتی عمومی مردم جستجو نمود. بر خلاف تصورات رایجی که توسط قدرتهای امپریالیستی، اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی دامن زده می‌شود، این جدال میان بالائی‌ها نیست که صحنه سیاسی جامعه را رقم می‌زند. بلکه حدت یابی تضاد میان مردم با کل حکومت اسلامی است که این جدالها را شکل می‌دهد.

وقایع یکساله اخیر، نقش مهمی در رو شدن مضمون واقعی جدال‌های درون حکومت داشته است. مردم بعینه نقش خاتمی در

سرکوب جنبش دانشجویی و توجیه و دفاع آشکارش از ارکان نظام اسلامی را مشاهده کردند. بحث‌های خامنه‌ای بر سر «دو بال یک پرنده» را شنیدند که اگر دو بال خوب کار کند جمهوری اسلامی می‌تواند سر پا بایستد. کل ارتجاع حاکم مجبور به اعتراف این واقعیت شد که همه جناح‌های جمهوری اسلامی در برابر «غیر خودیها» یک جبهه واحد را تشکیل می‌دهند.

بنابراین سیاست‌های هر دو جناح رژیم در مقابل مردم، هر یک کارکرد معین خود را دارد، به یک استراتژی یعنی حفظ جمهوری اسلامی خدمت می‌کند. این سیاستها دو وجه مکمل و بهم پیوسته یک استراتژی است. یک جناح نقش لولونی را ایفاء میکند که باید هر از چندگاهی مردم را بوسیله آن ترساند، و جناح دیگری نقش فرد مهربانی را به عهده می‌گیرد که به مردم پناه می‌دهد بشرطی که آرامش خود را حفظ کنند و عکس‌العملی نشان ندهند. یکی سعی میکند از مردم زهر چشم بگیرد و دیگری تلاش می‌کند مردم را متفعل، مسخ و فلج کند.

امروزه بر اثر گسترش خیزش‌های توده‌ای، هر دو جناح مجبور شده‌اند چارچوبه و مسیر جدال‌های شان را مشخص تر کنند. اختلافات دو جناح اساساً به این حیطه کشیده شده که میزان، دامنه و سرعت اصلاحات چگونه باید باشد و با چه روشی عملی شود. «اصلاح طلبان» که در آغاز نقش و جایگاه «جناح راست» را در پرده‌ای از ابهام و فریب می‌پوشاندند، اینبار آشکارا بر لزوم حفظ آنان در ساختار قدرت تاکید می‌نهند؛ و حتی آمادگی خود را برای دست یازیدن به روش‌های سرکوبگرانه قبلی ابراز می‌دارند. در عین حال معتقدند اگر پاره‌ای اصلاحات صورت نگیرد یا دیر صورت گیرد روند فروپاشی نظام تسریع خواهد شد و آنوقت به هیچ طریق نمی‌توان جلوی مردم را گرفت. در مقابل، «جناح راستی‌ها» نیز سعی میکنند ژست «اصلاح طلبانه» بگیرند. آنها هم بر روند اصلاحات تاکید کرده، می‌گویند مردم نیاز دارند هر از چندگاهی آدم‌های جدید ببینند و حرف‌های جدید بشنوند تا نفرتشان از حکومت تعدیل یابد. اما پروژه اصلاحات باید کند و محتاطانه به پیش رود تا به پروسه‌های غیر قابل کنترل دامن نزنند، مردم را به خیابان نکشاند و به فروپاشی منجر نشود.

این بازی سرکوب و نیرنگ از سوی دو جناح جمهوری اسلامی دردهای آن را دوا نخواهد کرد و پیشبرد آن از جانب کلیت رژیم کار ساده‌ای نیست. چرا که هم هیئت حاکمه را در مناسباتش با مردم در وضع ضعیف و شکننده‌ای قرار می‌دهد و هم قادر نیست



تیر ماه ۱۳۷۹ - تظاهرات رزمنده نوده‌های زحمتکش در شهرک شاتره (جنوب غربی تهران)

تصادها و شکافهای درونی رژیم را چاره کند. همانگونه که تا کنون مشاهده شده اگر چه رژیم در برابر خیزشهای قهر آمیز توده ای به کشتار و سرکوب آشکار روی می آورد اما توان و موقعیت آنرا ندارد که تا به آخر این سیاست را به پیش برد و هر غلطی که خواست بکند. فی المثل رژیم با تیرنه جنایتکارانی که به کوی دانشگاه حمله بردند می خواست قدرت خود را به رخ مردم بکشد اما همزمان مجبور شد در مورد برخی احکام محکومیت دانشجویان و مبارزان اسیر کوتاه بیاید و ضعف نشان دهد.

جدالهای درونی رژیم نیز در جریان بازی سرکوب و نیرنگ تشدید می یابد. هر دور پای مسائل مهمتری به میان می آید و طبقه حاکمه در پیشبرد سیاستهایش با ریسکهای بیشتری روبرو می شود. فی المثل فرمان خامنه ای، مبنی بر عدم طرح لایحه اصلاحی مطبوعات در مجلس، جدال میان دو جناح را به سطح بررسی اختیارات ولی فقیه و «تابوی» دست زدن به قانون اساسی جمهوری اسلامی کشانده است. بدین ترتیب نرخ دعوا بالا رفته و کشمکش های آتی مخاطره آمیزتر و حادثر بروز خواهد کرد.

۳

چنته «اصلاح طلبان» خالی است. عملکرد سه ساله آنان به اکثریت مردم نشان داده که جز مشتی وعده دروغین چیزی برای عرضه ندارند. می خواستند شکافی که در نتیجه بیست سال جنایت و سرکوب خونین، بین رژیم و مردم بوجود آمده را با وعده هائی چون پیگیری پرونده قتلهای زنجیره ای بهم آورند؛ اما بجای اینکار سر و ته قضیه را بهم آوردند. می خواستند با حرف زدن از لزوم احقاق حقوق زن، از حدت دشمنی اکثریت زنان با این رژیم قرون وسطانی بکاهند؛ اما عمل شان به این خلاصه شد که دختران خردسال اجازه دارند حجاب رنگی به سر کنند. یا زنان، امام جماعت زنان شوند! از ضرورت قانونمند شدن جامعه دم زدند و در عمل، دانشجویان مبارز را طبق قانون محکوم و حمله کنندگان به کوی دانشگاه را طبق قانون تیرنه کردند. وعده هائی که در مورد آزادی احزاب و شراکت برخی از «غیر خودیها» در حکومت می دادند را با لزوم احتیاط در برخورد به این مسئله تعویض کردند. با وعده آزادی مطبوعات آغاز کردند و با هشدار علیه تند روی و تحریک و سوء استفاده از آزادی مطبوعاتی پایان دادند. در مورد وضعیت فلاکت بار اقتصادی و چگونگی خلاصی از آن، حتی وعده هم نداشتند. خلاصه اینکه پس از سه سال تازه به این نتیجه رسیده اند که

میچرخد. حتی افزایش در آمد نفتی طی دوره اخیر نیز نتوانسته موجب رونق موقتی شود. بیشتر این درآمد صرف پرداخت قروض خارجی و پر تر شدن جیب گروههای قدرت در جمهوری اسلامی شده است. امید بورژوا کمپرادورهای حاکم به کسب اعتبارات و سرمایه گذاری های خارجی، و اجرای تمام و کمال دستورات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است تا از این طریق شوکی به اقتصاد بدهند. نشایجی که این «شوگ درمانی» برای اکثریت مردم بدنبال خواهد داشت، پیشاپیش روشن است: فقر و فلاکت بیشتر و ستم و استثمار شدیدتر. آنچه رژیم با تصویب طرح خارج کردن کارکنان کارگاههای کوچک از شمول قانون کار بر سر بیش از دو و نیم میلیون کارگر و افراد خانواده های شان آورده مشتی است نمونه خروار.

در گیرودار بحران عمیق و همه جانبه ای که بر جامعه حاکم است، در شرایطی که نه بالائی ها قادرند به شیوه سابق حکومت کنند و نه پائینی ها حاضرند بشیوه سابق زندگی کنند، هیئت حاکمه بیش از پیش به ترفندهای سیاسی و مشخصا مضحکه انتخابات و فرارندم دست می یازد. اینان با اعلام کاندیداتوری خاتمی برای انتخابات ریاست جمهوری در سال آینده، از هم اکنون کارزار فریب انتخاباتی را آغاز کرده اند. اینطور که شواهد نشان می دهد، بخشی از جناح محافظه کار نیز با حفظ خاتمی در پست ریاست جمهوری موافق است، زیرا فعلا چهره دیگری را برای ایفای این نقش فریبنده در دست و بال خویش ندارد. سران هر دو جناح می کوشند از توهمات رفرمیستی که بویژه در

باید نشست و معنی اصلاحات را روشن کرد! فلسفه وجودی اصلاحاتی که دوم خردادیهها وعده اش را می دادند و هنوز می دهند، تعرضات جناح راست است. هر باز جناح راست قوانین ارتجاعی تری را به تصویب می رساند، اینان از مردم می خواهند که پشت خاتمی را بگیرند تا قوانین ارتجاعی قبلی دوباره برقرار شود. اسم این را هم «اصلاح» و دستاورد می گذارند. مهمترین وعده اصلاحی دوم خردادیهها، اجرای همه جانبه قانون اساسی جمهوری اسلامی است. یعنی اگر روزی قرار باشد همه وعده های خاتمی و شرکاء تحقق یابد حداکثر چیزی که حاصل خواهد شد، سر و دم بریده ترین و بی ثبات ترین «آزادی های سیاسی» است؛ بنحوی که بتواند در چارچوب تنگ قانون اساسی ارتجاعی و قرون وسطانی رژیم بگنجد.

یک علت مهم ناتوانی رژیم در انجام اصلاحات جدی و پایدار، یا حتی دادن وعده این اصلاحات، فقدان یک پشتوانه محکم اقتصادی است. اگر در کشوری مانند شیلی، چنین سیاستی برای یک دوره نسبتا طولانی کارآئی داشت، بخاطر آن بود که امپریالیستهای آمریکائی توانستند رونقی به اقتصاد آن کشور دهند و امتیازاتی نصیب پاره ای از اقشار میانی کنند تا حمایت یا حداقل بی طرفی شان را نسبت به سیاستهای دولت ارتجاعی جلب نمایند. اما امروزه چنین دورنمایی برای اقتصاد ایران با بحران ساختاری عمیق و همه جانبه اش موجود نیست. اقتصادی که بر پایه استثمار وحشیانه کارگران و دهقانان و زحمتکشان، فساد و چپاول همه منابع ثروت توسط چند خاندان و ارتباط آنان با شرکتهای چند ملیتی امپریالیستی،

یادداشت‌هایی بر...

بین افسار میانی جامعه شیوع دارد بعنوان یکی از ذخائر خود استفاده کنند و بدان اتکاء نمایند؛ سیاست فریبکارانه «آشتی ملی» را برای سر درگم کردن و تفرقه انداختن در بین مردم دامن بزنند و بدین طریق برای خود و نظامشان وقت بخرند.

در مقابل، افشای سیاست «آشتی ملی» همچنان از اهمیت اساسی برخوردار است. باید این حقیقت را اعلام و تکرار کرد که از این سیاست چیزی جز فریب و سرکوب توده‌ها حاصل نخواهد شد. باید نشان داد که از تخم افمی، کیوتر بیرون نخواهد آمد و هر گونه امید بستن به دعوای میان بالائیها و تقویت یک جناح در برابر جناح دیگر تحت عنوان تاکتیک، انرژی انقلابی توده‌ها را به هرز خواهد برد و نهایتاً آنان را به شکست و قربانگاه دیگری خواهد کشاند. اینک که هیئت حاکمه پیشاپیش کارزار انتخابات ریاست جمهوری اش را آغاز کرده و سعی می‌کند ذهن مردم را دوباره حول رقابتهای دو جناح در این عرصه متمرکز کند، باید سیاست مخالفت و تحریم فعال این کارزار ارتجاعی را از طریق افشای ماهیت انتخابات و اهداف ضد مردمی هر دو جناح جمهوری اسلامی، اشاعه داد. باید به پیشروان توده و مردم آگاه گفت که سیاست سکوت و اعتراض انفعالی در قبال انتخابات، نظیر آنچه در انتخابات مجلس ششم پیش رفت، کافی و کارساز نیست. در محیط کار و زندگی، باید از هم اکنون علیه شرکت در انتخابات بحث دامن زد و گام به گام هر تدبیر و ترفندی که رژیم طی چندین ماهه برای داغ کردن تنور انتخابات به کار گیرد را افشاء و خنثی کرد. در این میان دانشجویان مبارز با استفاده از امکاناتی که در اختیار دارند باید با صدور شننامه‌ها و طرح شعارهای تحریم انتخابات به روحیه اعتراض فعال در میان توده‌های دانشجوی و تمامی اقشار و طبقات خلقی دامن زنند.

۴

شرایط مساعد است. توده‌های وسیعی پا به میدان مبارزه گذاشته اند و در جستجوی راه و فلسفه رهائیبخش هستند. خیزش توده‌ها در صورتیکه با ایدئولوژی و سیاست انقلابی در هم آمیزد، می‌تواند زمینه ساز تحولات اساسی شود. این نیازی است که به اضطراب پاسخ می‌طلبد.

شکافها و جدالهای درون حاکمیت، کل نظام و سلطه طبقات ارتجاعی را تضعیف کرده است. بجان هم افتادن و بهم مشغول شدنشان فرصتهای مهمی برای پیشرویهای انقلابی فراهم

باید سیاست مخالفت و تحریم فعال این کارزار ارتجاعی را از طریق افشای ماهیت انتخابات و اهداف ضد مردمی هر دو جناح جمهوری اسلامی، اشاعه داد. باید به پیشروان توده و مردم آگاه گفت که سیاست سکوت و اعتراض انفعالی در قبال انتخابات، نظیر آنچه در انتخابات مجلس ششم پیش رفت، کافی و کارساز نیست. در محیط کار و زندگی، باید از هم اکنون علیه شرکت در انتخابات بحث دامن زد و گام به گام هر تدبیر و ترفندی که رژیم طی چندین ماهه برای داغ کردن تنور انتخابات به کار گیرد را افشاء و خنثی کرد. در این میان دانشجویان مبارز با استفاده از امکاناتی که در اختیار دارند باید با صدور شننامه‌ها و طرح شعارهای تحریم انتخابات به روحیه اعتراض فعال در میان توده‌های دانشجوی و تمامی اقشار و طبقات خلقی دامن زنند.

است. اوضاع خاص جهانی - مشخصاً کارزار ضد کمونیستی بین المللی - نیز این مسئله را تشدید کرده است. اگر چه اکثریت مردم بیش از پیش به این نتیجه رسیده اند که جمهوری اسلامی رفتنی است؛ اما دورنما و آلترناتیو بالفعلی نمی‌یابند که بتواند فردای سرنگونی رژیم تغییرات اساسی و مطلوب شان را تضمین کند.

این تناقضات که میان اقشار و طبقات مختلف به درجات متفاوت وجود دارد را می‌توان و باید بر طرف کرد. اینکار منوط به تلاشهای کمونیستهای انقلابی است که پیگیرانه افق و دورنمای پیروزمندی را در برابر توده‌ها نهند، سطح توقعات شان را بالا برند، ربط خواستههای کوتاه مدت و درازمدت مردم را با این دورنما بروشنی ترسیم کنند و آنان را برای عملی کردن خواستههای شان بسیج و متشکل کنند. از مصالح، فرصتها و امکانات بسیاری که در این جامعه پر غلیان و جوشش موجودست برای تدارک و آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی استفاده کنند. این تنها راه شکستن دور باطل چندین و چند ساله است. این تنها راه پایان بخشیدن به تکرار ناکامی‌ها و ادامه اسارت توده‌های ستمدیده است. این نیاز زمانه است. نیازی که ارانه «طرح برنامه حزب کمونیست» از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) پاسخ آنست. تنها این برنامه است که می‌تواند گره‌های ذهنی مردم را بگشاید و پیشروان انقلابی را حول پرچم انقلاب قهر آمیز پرولتری متحد و متشکل کند و آنان را برای رهبری نبردهای تاریخی و تعیین کننده آتی آماده و مجهز سازد.

آورده است. وضعیتی شکل گرفته که می‌توان تحولات انقلابی را تسریع کرد، در سطح گسترده تری به انباشت قوای انقلابی پرداخت و برای برآه انداختن مبارزه مسلحانه انقلابی با هدف سرنگونی کامل نظام کهن در ایران، تدارک دید.

علیرغم این شرایط عینی مساعد، گرایش متضاد و متناقضی در ذهنیت اکثریت توده‌ها وجود دارد:

مردم هیچ امیدی به رژیم جمهوری اسلامی ندارند؛ اما بسیاری شان در انتخابات رژیم شرکت می‌کنند.

هر روز از توهماتشان نسبت به جریان خاتمی کاسته می‌شود؛ اما در مواجهه با تهاجمات جناح راست «بد را به بدتر» ترجیح می‌دهند. در صحنه عمل و در رویارویی‌های روزمره با رژیم بیش از پیش به این نتیجه می‌رسند که تنها با زور می‌توان با این رژیم سخن گفت؛ اما نمی‌توانند فکر برپائی یک جنگ انقلابی علیه جمهوری اسلامی را در سر پیروانند. زیرا واژه جنگ، دهشت‌های عظیم جنگ ارتجاعی ایران و عراق و بی‌شماری مبارزات مسلحانه نوع مجاهدین و ... را به ذهنشان می‌آورد.

سرنگونی رژیم را خواستارند؛ اما فکر می‌کنند با راه و روشهای رفرمیستی می‌توانند به اهداف انقلابی دست یابند.

خیلی‌ها اعتقادی به ماندگاری جمهوری اسلامی ندارند؛ اما هنوز باور ندارند که انقلاب امکان پذیر است.

این تناقضات نتیجه شکست انقلاب ۵۷، سلطه شدید خفقان و دیکتاتوری، سرکوب طولانی مدت و مستمر نیروهای کمونیستی و فقدان یک قطب نیرومند انقلابی در جامعه

در دوازدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی

تنها پاسخ این جنایت، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است!



دوازده سال از قتل عام زندانیان سیاسی می گذرد. در تابستان ۱۳۶۷، خمینی جلاد به آدمکشان تحت فرمان خود دستور داد: «اینها اصلاح ناپذیرند؛ خطرناکند؛ همه را بکشید!» پس جوخه های تیرباران و چویه های دار سریعاً بکار افتاد؛ دژخیمان افسار گسیختند و جون آسا هزاران زندانی سیاسی را کشتار کردند.

کشتار در فردای آتش بس در جنگ ایران و عراق صورت گرفت. جمهوری اسلامی می خواست قربانی کردن صدها هزار جوان، به ویرانی کشاندن اقتصاد و سرانجام شکست مفتضحانه در جنگ را با خون بهترین فرزندان خلق بشوید؛ می خواست نشانه های ضعف را از چهره خویش پاک کند، در دل توده ها وحشت اندازد و راه خیزش و مقاومت سراسری را ببندد؛ می خواست مناسبات اقتصادی و سیاسی برده وار با کشورهای امپریالیستی را علنی کند و گسترش بخشد. طبقات حاکمه برای چوب حراج زدن بر منابع کشور و نیروی کار مردم، نیاز به «امنیت» داشتند.

سکوت موزیانه حکومت ها و رسانه های امپریالیستی در مورد کشتار زندانها بسیار گویا بود. آنها خشنود بودند از اینکه جمهوری اسلامی حاضر است برای نشان دادن «اقتدار» و «برقراری امنیت» دست به هر جنایت و رذالتی بزند؛ خوشحال بودند از اینکه رژیم، زندانیان مبارز را از سر راه بر می دارد؛ زیرا اعتقاد داشتند در یک محیط «امن» و فارغ از اعتراض و مقاومت سیاسی، راحت تر می توان چنگالهای سلطه و غارت امپریالیستی را بر ایران محکم کرد.

جانباختگان قتل عام ۱۳۶۷ از صف کارگران مبارز بودند؛ از رسته پیشمرگان؛ زنان آزادیخواه؛ و دانش آموزان و دانشجویان و روشنفکرانی که راه دگرگون کردن جامعه مبتنی بر ستم و استثمار، راه خدمت به خلق را در پیش گرفته بودند. بسیاری از آنها از رهبران و فرزندان طبقه کارگر بودند؛ انقلابیونی که سالیان دراز علیه رژیم پهلوی مبارزه کرده بودند؛ پرولترهایی که به ماهیت جمهوری اسلامی آگاه بوده و سرنگونی قهرآمیز رژیم را دنبال می کردند؛ کمونیستهایی که طرح ایجاد جامعه ای نوین را می ریختند. پایداری آنها در زیر شکنجه های تکان دهنده، ناتوانی و عجز سیاسی و ایدئولوژیک رژیم را بنمایش می گذاشت و اطمینان راسخ این قهرمانان به نابودی جمهوری اسلامی و پیروزی توده های مردم را به تصویر می کشید. آنان سرمشق درخشانی از آرمان خواهی، سازش ناپذیری و شجاعت برای آیندگان به جای گذاشتند.

قتل عام ۱۳۶۷ فقط این عزیزان را آماج قرار نداده بود؛ این تضاد آشتی ناپذیر جمهوری اسلامی با توده های خلق بود که در آن کشتار تکان دهنده، فشرده شد.

رژیم با این کار می خواست به مردمی که جرات انقلاب کردن به خود داده و مرتجعین را سرنگون کردند ضربه بزند. می خواست کاری کند که توده ها پشت دست خود را داغ کنند و دیگر به رهائی از ستم و استثمار نیندیشند؛ می خواست ستمدیدگان را در قعر فقر و فلاکت فرو ببرد و کسی هم جرات نطق کشیدن نداشته باشد؛ می خواست مردم سرخورده و نومید شوند و این روحیه را به فرزندان خویش هم منتقل کنند. جمهوری اسلامی کمر به نابودی نیروهای انقلابی و شورشگر بست، تا روزی که نسل جدید علیه ستمگری و استثمار پا به میدان گذاشت از تجارب مبارزات پیشین و از رهبران با تجربه و آبدیده محروم باشد؛ تا آسان تر بتوان فریبش داد و سرکوبش کرد.

دوازدهمین سالگرد کشتار ۱۳۶۷ یادآور قلع و قمع بخش بزرگی از نیروهای انقلابی توسط جمهوری اسلامی بویژه بعد از خرداد ماه ۱۳۶۰ نیز هست؛ و یادآور درسهای تلخ و سنگین و حیاتی آن سرکوب خونین؛ در جریان انقلاب ۱۳۵۷، کارگران و دهقانان، زنان، و سایر اقشار مردم

در دوازدهمین سالگرد کشتار...

شوراها و دیگر تشکلات توده ای و انقلابی خود را به وجود آوردند؛ دیوارهای سانسور و استبداد را درهم کوبیدند؛ آزادانه زبان گشودند و ابراز عقیده کردند، گرد هم آمدند و احزاب و نهادهای انقلابی خویش را تشکیل دادند. اما جمهوری اسلامی همه اینها را یکی پس از دیگری لگد مال و سرکوب کرد. جمهوری اسلامی در این کار موفق شد چون ارتش و نیروهای نظامی خود را داشت. اما خلق دارای ارتش خویش نبود. همانگونه که مائوتسه دون رهبر و آموزگار کمونیستهای جهان بارها تاکید کرد: «خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد». سرنگون کردن مرتجعین و پی ریزی و حفظ جامعه ای نو و واقعا انقلابی، بدون برپائی جنگ خلق و سازماندهی ارتش خلق تحت رهبری یک حزب مارکسیستی - لنینیستی - مائوتیستی ناممکن است. ستمدیدگان بدون داشتن نیروی مسلح خود نه تنها به آزادی سیاسی دست نخواهند یافت، بلکه همانطور که تاریخ بارها نشان داده طعم شکست و کشتار توسط مرتجعین حاکم را خواهند چشید.

در دوره کنونی، وظایف سنگینی بر دوش مبارزین کمونیست با سابقه قرار دارد. آنان باید به تولد نسل جدیدی از کمونیستهای انقلابی یاری رسانند، و تجارب و درسهای مبارزات گذشته را چراغ راه توده هائی قرار دهند که تشنه آگاهی و رهاییند. باید پیگیرانه سیاست فریبکارانه «آشتی ملی» رژیم و مضحکه های انتخاباتی اش را افشاء کنند. باید سابقه و اهداف کنونی تک تک مهره های خوش خط و خال این رژیم جنایتکار را برای جوانان بازگو کنند. باید بگویند که وقتی خمینی و رفسنجانی و خامنه ای و کل کسانی که امروز محافظه کار و «اصلاح طلب» نامیده می شوند نعره کشتار سال ۶۷ را سر داده بودند، خاتمی هم در جوارشان ایستاده بود و تسبیح می چرخاند و ورد می خواند تا جلادان طنابهای دار را محکمتر بکشند. جوانان باید این تاریخ را بشناسند، از آن درس بگیرند و برای سرنگونی کل این نظام و محافظان مبارزه کنند؛ وگرنه محکوم به بی آیندگی اند؛ محکوم به یک زندگی برده وارند.

در این میان گروهی از مخالفان سابق رژیم زیوانانه حرفهای عوامفریبانه خاتمی را غرغر می کنند. این تسلیم طلبان حقیر به میلغان بی جیره و مواجب سیاست «آشتی ملی» رژیم در جامعه تبدیل شده اند. اینان بیشرمانه بر ایدئولوژی و آرمان کمونیسم می تازند؛ جوانان را از شورش و انقلاب منع می کنند؛ هرکس روی جلادان جمهوری اسلامی دست بلند کند را محکوم می کنند؛ هر عمل قهرآمیز عادلانه علیه عوامل ارتجاع را «تروریسم» می خوانند؛ زمانی که بحث از زندان پیش می آید فرقی بین پایداری بر منافع انقلاب و خلق با توأبیت و خیانت نمی گذارند، و مقاومت در زیر شکنجه و پذیرش آگاهانه مرگ را بیهوده و بی ثمر معرفی می کنند؛ می گویند کسانی که تن به سازش ندادند دچار بچگی و خاصی بودند. اینان به پابرجائی نظام ارتجاعی حاکم معتقدند؛ و به پیروزی و رهایی توده ها بی اعتقاد. اینان که از تاریخ هیچ نیاموخته اند، سرافکنندگان تاریخ خواهند بود.

نسل جوانی که پا به میدان گذاشته، به این موعظات ضد انقلابی نیازی ندارد. این نیروی شاداب و تازه نفس باید یاد سرخ جانباختگان اسیر را گرامی دارد، از روحیه انقلابی و آگاهی آنان بیاموزد و نیرو بگیرد؛ باید توهمات را از صفوف خویش پاک کند؛ باید کشتار ۶۷ و تبهکاری های بیشمار و روزمره جمهوری اسلامی را در ذهن خود حک کند و این حقیقت را عمیقاً بفهمد که ارتجاع حاکم با همین جنایات مکرر دوام آورده و تنها به این طریق میتواند زنده بماند.

دوازدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی فرصتی است برای بازبینی و فراگیری این درسهای تاریخی؛ و همزمان فرصتی است برای اعلام یک تهدید: رژیم گروه گروه یاران و رهبران انقلابی کارگران و دهقانان را به جوخه اعدام سپرد تا چند صباحی حیات ننگین خود را ادامه دهد؛ و انقلاب به حساب هر قطره خونی که جمهوری اسلامی از پیکر خلق جاری کرده رسیدگی خواهد کرد.

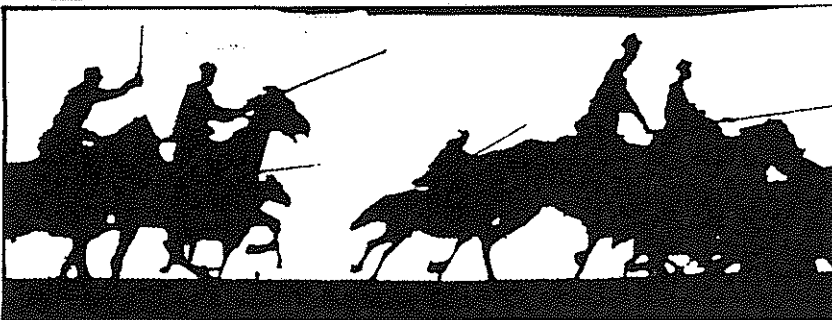
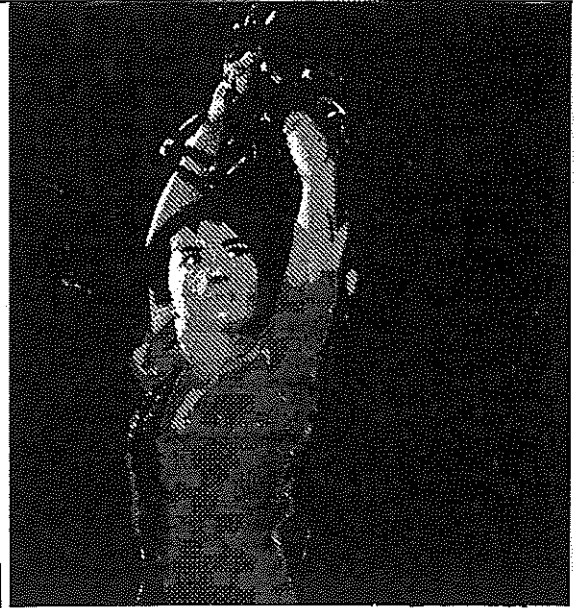
هنر

ایدئولوژی

و سیاست

برای آنکه درک درستی از رابطه میان هنر و سیاست پیدا کنیم، لازمست درک درستی از عملکرد اجتماعی هنر داشته باشیم. هنر کدامین نیاز تاریخی و اجتماعی را پاسخگوست؟ بدون شک هنر یک وسیله شادی آفرین، هیجان آفرین و سرگرم کننده است. از این زاویه هنر در چارچوب تفریح می گنجد. اما منظور ما از تفریح درک عامیانه و رایج از این کلمه نیست بلکه کلا اموری متفاوت با فعالیت و کار روزمره را مد نظر داریم. یعنی مقوله هنر را می توان از فعالیتهای روزمره مردم تمیز داد. البته این عبارت که «هنر یک تفریح است»، کافی و همه جانبه نیست. عملکرد اجتماعی هنر را نمی توان در تفریح خلاصه کرد. چنین تصویری به یک گرایش انحرافی پا میدهد که هنر را از مبارزه طبقاتی جدا کرده مانع از این می شود که هنر انقلابی به مشابه یک سلاح مهم در عرصه مبارزه طبقاتی مورد استفاده پرولتاریای انقلابی و متحدانش قرار بگیرد.

هنر را باید به حیطة ایدئولوژی، جهانی و نگرش اجتماعی مربوط دانست. از نقطه نظر مارکسیسم، فعالیت ذهنی انسان و ادبیات و هنر بعنوان بخشی از آن، به خودی خود و مجزا از سایر امور وجود ندارد. آثار هنری ظروقی هستند که دیدگاه و نگرش کلی طبقات مختلف به جامعه و جهان را بازتاب می دهند. ممکن است موضوع برخی از این آثار، تماماً سیاسی یا تاریخی باشد، اما در این حالت نیز آنچه وزنه اصلی را تشکیل می دهد و بصورت جنبه ای پایدار بر ذهن مخاطبانش موثر می افتد، خطوط جهانی و دیدگاه کلی نهفته در اثر است. حتی ارائه آثاری نظیر پوستر سیاسی، سرود یا فیلم تبلیغی، باز هم آنچه را که نهایتاً تقویت و تحکیم می کند، دیدگاهی است که از قبل در ذهن افراد ریشه و سابقه داشته و با سیاست موجود در این آثار سیاسی هم جهت و منطبق است. مثلاً شنیدن یا خواندن یک سرود در جمع را در نظر بگیرید: با اینکار، جمعیت بر اساس مبانی وحدت فکری و سیاسی که از قبل دارند تهییج می شوند، نظم و انضباط پیدا می کنند، به صورت تنی واحد در می آیند و برای پیشبرد هدف خود آماده می شوند. حال این سرود می تواند بانگ ارتجاعی «ما مسلح به الله اکبریم» باشد که برای تحکیم جاهلانه ترین و بنده وارترین ایده های مذهبی در ذهن تاریک حزب الهی ها به کار می رود و آنان را به تبعیت کور از رژیم وامی دارد. می تواند «ای ایران، ای مرز پر گهر» باشد که نوعی غرور ناسیونالیستی و برتری جویی نسبت به ملل دیگر (که در یک جامعه تحت سلطه امپریالیسم نظیر ایران ریشه و نفوذ زیادی دارد) را تقویت کند. می تواند سرود «انترناسیونال» باشد که سرود انقلاب کمونیستی است و جامعه طبقاتی و ستم های ملی و مذهبی را آماج قرار می دهد و یک نگرش نوین و کاملاً متفاوت انترناسیونالیستی و انقلابی را در میان مخاطبانش تقویت و تحکیم می کند: «روز قطعی جدال است آخرین رزم ما، انترناسیونال است نژاد انسانها»



تصویر بالا: صحنه‌ای از فیلم رسته سوخ زنان (از آثار دوران انقلاب فرهنگی در چین)

بالا، سمت چپ: گروه موسیقی مترقی

Rage Against The Machine

که علیه امپریالیسم و در دفاع از انقلاب می‌خوانند

پایین: پوستر گرافیک درباره جنگ داخلی (از آثار

بعد از انقلاب اکتبر)

شنونده چیزی در حد «دو دو تا، چار تا»، یا «ابجد و هوز و حطی، کلمن از پشتش» بود! شک نیست که برای تبلیغ و ترویج سیاسی می‌توان از اشکال گوناگون ادبی و هنری نظیر شعر، رمان، فیلم، تئاتر، پوستر، نقاشی دیواری، ترانه و سرود و غیره استفاده کرد. خصوصا در دوران برآمدهای انقلابی، اینگونه اشکال هنری بطور خود بخودی فراگیر می‌شوند. در دوره انقلاب ۵۷ شاهد چنین مسئله‌ای بودیم. هنرمندان بسیاری بودند که در دل یک بحران انقلابی، به انقلاب روی آوردند و بر حسب جایگاه و تمایلات گوناگون طبقاتی خود این جهت‌گیری را در آثار خود از ترانه و سرود گرفته تا نقاشی و پوستر و تئاتر منعکس کردند. آثاری که عمدتاً شکل تبلیغ و ترویج مستقیم سیاسی داشت و با توجه به نیازهای مردم در روزهای شورش و قیام باید چنین می‌بود. اما هنر تبلیغی و ترویجی سیاسی، اساس کار پرولتاریا در عرصه هنر نیست و مبارزه ما با سایر طبقات در عرصه هنر نیز بر سر این شکل از هنر صورت نمی‌گیرد. حتی زمانی که موضوع یک اثر هنری مبارزه سیاسی است باید توجه داشته باشیم که هنر، سیاست نیست.

در عین حال، درست بدان علت که هنر مرتبط به آیدئولوژی است تاثیر بسیاری بر سیاست می‌گذارد و مسلماً یک طریق مهم خلق افکار عمومی است. هر چه قدرت یک اثر هنری در انجام این کار بیشتر باشد، نقش

یک جریان مشخص کمک کند، بدان ضرر می‌رساند. به قول مائو: «آثاری که فاقد ارزش هنری هستند، هر قدر هم از لحاظ سیاسی مترقی باشند، بی اثر خواهند ماند. از این جهت ما هم مخالف آن دسته آثار هنری هستیم که بیان‌کننده نظرات غلط سیاسی هستند و هم مخالف این گرایش که آثاری با سبک شعار و پوستر بوجود آید که نظرات سیاسی درستی دارند، ولی فاقد نیروی بیان هنری هستند.»

خوبست به یک نمونه منفی (هم از لحاظ نظرات سیاسی، هم از لحاظ بیان هنری) در جنبش سیاسی ایران در سالهای حول و حوش انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن اشاره کنیم. برخی اشعار سیاوش کسرانی در روزنامه «مردم» (ارگان حزب توده) یا تک و توک اشعار منتشر شده احسان طبری را در نظر بگیرید. کسرانی می‌کوشید سیاست زشت و ضد مردمی حزب توده یعنی دفاع از اسلام و جمهوری اسلامی و خمینی و بهشتی را رنگین و آهنگین کند و به شکل شعر به توده‌ها قالب کند. او «والا پیامدار محمد!» را می‌سرود که تقاضا نامه‌ای بود خطاب به پیغمبر اسلام برای اینکه زیر عبایش به حزب توده هم بیفتد و کم جانی بدهد! یا شعار می‌داد که «توده‌ای هستم و همراه امام!» احسان طبری هم در پی آن بود که با درک رویزیونیستی حزبی «اصول ماتریالیسم دیالکتیک» را به صورت منظوم درآورد؛ که نتیجه و تاثیرش بر

آثار هنری، روی شنونده یا بیننده تاثیر می‌گذارند. این آثار در مردم احساسات، تمایلات، دآوری‌ها و افکار را خلق می‌کنند و به شکل‌گیری جهان بینی انسان یاری می‌رسانند. مردم نیاز دارند که ایده‌ها در شکل هنر نیز به آنان عرضه شود. مائوتسه دون این نکته را چنین توضیح می‌دهد:

«اگر چه زندگی اجتماعی انسان تنها منبع ادبیات و هنر بوده و بطرز غیر قابل مقایسه‌ای از نظر محتوا زنده و غنی است، اما مردم تنها به زندگی قانع نیستند و می‌خواهند ادبیات و هنر هم داشته باشند. چرا؟ زیرا اگرچه زندگی و ادبیات و هنر هر دو زیبا هستند، آن زندگی که در آثار ادبی و هنری انعکاس می‌یابد، می‌تواند و باید عالیتر، پرتوان‌تر، منسجم‌تر، نمونه‌وارتر از زندگی واقعی روزانه باشد، از آن به ایده آل نزدیک‌تر باشد و بدینجهت عام‌تر باشد. ادبیات و هنر انقلابی باید به آفرینش چهره‌های متنوع از زندگی واقعی بپردازد و به توده‌ها یاری دهد که تاریخ را به پیش رانند.»

هنر در عملکرد اجتماعی و در ارتباط با مبارزه طبقاتی، از سیاست و تبلیغ و ترویج سیاسی متفاوت است. آنان که می‌کوشند هنر را به مثابه تبلیغ و ترویج سیاسی بیافرینند و از این طریق سیاست را برای توده‌ها به اصطلاح قابل فهم‌تر و ملموس‌تر کنند آثاری بوجود می‌آورند که معمولاً از لحاظ هنری فقیر است، و بیشتر از آنکه به مبارزه سیاسی

هنر، ایدئولوژی و سیاست

اجتماعی واقعی خود را موثرتر بازی می کند. این امر در ارتباط با هنر هر طبقه ای و ایدئولوژی هر طبقه ای صادق است. رمانها، داستانهای کوتاه، ترانه ها و قطعات موسیقی، فیلمها و نمایشنامه هائی هستند که بر موضوعات کاملاً سیاسی و مبارزاتی استوارند. اما درست بخاطر چارچوب و ارزشهای هنری خود، از یک مقاله، اعلامیه، یا اثر تئوریک سیاسی قابل تفکیک و تشخیص اند. نمونه های مشبئی از این آثار طی دهه های اخیر، در عرصه سینمای جهان تولید شده است. مثلاً می توان به فیلم «۱۹۰۰» ساخته برناردو برتولوچی اشاره کرد که به نضج گیری مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در دل جامعه سرمایه داری ایتالیا با همه پس مانده های نیمه فئودالی اش در آغاز قرن بیستم می پردازد؛ تولد فاشیسم را به تصویر می کشد؛ و در پایان نگاهی تلخ و طنزآلود به سیاست آشتی طبقاتی در خاتمه جنگ جهانی دوم می اندازد که نظام سرمایه داری را از مهلکه رهانید. یا فیلم «شیر دل» ساخته مل گیسن که مبارزات رعایا در اسکاتلند علیه اشغالگران انگلیسی در عصر فئودالی را به روی پرده می آورد؛ قهر عادلانه توده ها را به زیبایی به تصویر می کشد و تقدیس می کند؛ و تضاد و درگیری بین پیگیری و ناپیگیری طبقاتی، آگاهی و جهل، سازش ناپذیری و خیانت را نشان می دهد. نمونه خوب دیگر، فیلم «گهواره تکان خواهد خورد» اثر تیم رایینز است. این فیلم در پرتو بررسی یک مقطع از تاریخ آمریکا (آستانه جنگ جهانی دوم)، موضوع مهم هنر متعهد و رسالت اجتماعی و سیاسی هنرمندان مترقی و انقلابی را پیش می گذارد تا به اهل هنر که در گرداب سرمایه و سود سینمای آمریکا دست و پا می زنند، افق و ساحلی دیگر را نشان دهد.

هنر متعهد باید چنین کند. باید افکار صحیح را به مردم عرضه کند و اگر چنین نکند، در واقع عرصه را برای هنر ارتجاعی باز گذاشته است. شک نداشته باشید که هنر ارتجاعی به مردم می گوید که ارتجاعی فکر کنند. مثلاً پیام موسیقی افیونی و نخ نمای شجریان را در نظر بگیرید که چیزی جز اشاعه خرافه و مذهب و سموم عرفانی نیست. یا اکثر فیلمهای «اکشن» هالیوودی سبک «رامبو» به مردم می گویند که در جنگ و جدالهای موجود در دنیا، آمریکائیهای تجاوزکار بر حقند. این فیلمها توده های ستمدیده را احق و عقب افتاده و آلت دست، و افراد انقلابی و شورشگر را شیطان صفت و خودخواه و نهایتاً

بازنده جلوه می دهند. آدمکشان امپریالیست و مرتجع را سمبل عدل و عدالت و شهامت و حقانیت معرفی می کنند.

از آنجا که هنر قویا بر سیاست و مواضع سیاسی توده ها تاثیر دارد، پس خود مقوله ای سیاسی است و به نفع این یا آن طبقه اجتماعی عمل می کند؛ حتی وقتی که در اشکال تجریدی عرضه می شود. مهم نیست که فلان هنرمند در پنهان کردن موضع خود تلاش می کند یا نه. مهم نیست که خود را نسبت به سیاست یا ایدئولوژی بی تفاوت نشان می دهد یا نه. مسئله اینست که هنرش تاثیر معینی دارد و ایده معینی را منتقل می کند. مثلاً آثار محسن مخملباف را در نظر بگیرید. او دیگر «بایکوت» یا «توبه نصح» نمی سازد که حاوی پیام های مستقیم ارتجاعی سیاسی و ایدئولوژیک به نفع جمهوری اسلامی باشد. دوره و زمانه عوض شده است. امروز حفظ نظام ارتجاعی، سیاست «آشتی ملی» را می طلبد. مخملباف هم ظاهراً با زبانی شعرگونه و به اصطلاح فارغ از ایدئولوژی ها و سیاست ها نشسته است و «گبه» می بافد یا «سکوت» را تصویر می کند. یعنی درست موقعی که توده ها به برانگیخته شدن و جاری کردن خشم و نفرت طبقاتی خود بر سر رژیم نیاز دارند، و باید به سیاست و فلسفه انقلابی مسلح شوند، آثار مخملباف عشق و آشتی میان ستمگر و ستمدیده را اشاعه می دهد و مردم را با سمبل گرانی پوچ و اوهامی به دنبال نخود سیاه می فرستد. یا کیارستمی فیلمهایی می سازد که به هیچ مرجع و حکومتی بر نمی خورد.

هنر برای هنر؟

هر اثر هنری، دیدگاه طبقاتی معینی را نمایندگی می کند و در خدمت طبقه مشخصی قرار دارد. در مقابل این بحث، نظریه «هنر برای هنر» قرار دارد. این نظریه به اشکال مختلف می کوشد هنر را از مبارزه طبقاتی و طبقات جدا سازد و آنرا ورای طبقات قرار دهد. مثلاً بشکل نفی و انکار اینکه آثار هنری دارای تاثیر سیاسی است و باید چنین باشد. یا اینکه مهم نیست نقطه نظرات سیاسی هنرمند چه باشد، مهم نیست نقطه نظر مشخص یک اثر هنری چه باشد، مهمترین مسئله اصالت هنرمند است و کارش. پیروان نظریه «هنر برای هنر» اصرار دارند که یک اثر هنری را نباید در درجه اول بر مبنای نقطه نظرات سیاسی و تاثیرات سیاسی اش ارزیابی کرد؛ و نباید بر این مبنا تبلیغ یا نقد و افشایش کرد. بلکه قبل از هر چیز،

باید آن را با معیارهای هنری بررسی کرد و سپس شاید بتوان به تاثیرات سیاسی اش پرداخت.

این نظریه در هر شکل که بروز یابد بازتاب فرد گرایی بورژوازی و تعصبات بورژوا دمکراتیک است و عجیب نیست اگر بتواند بسیاری از هنرمندان را به خود جلب کند. چرا که جایگاه اجتماعی و عینی هنرمندان به خصوص در مواقعی که یک جنبش قدرتمند انقلابی در جامعه وجود ندارد، به این نظریات پا می دهد. بورژوازی حاکم در کشورهای امپریالیستی، خود مهمترین اشاعه دهنده نظریه «هنر برای هنر» است. هدف بورژوازی از این کار، در درجه اول خلاص کردن گریبان نظام خود از نارضایتی و مقاومت و شورش نیروهای پیشرو و انقلابی در حیطه فرهنگ و هنر است. بگذارید مثالی بزنیم. در اواخر دهه ۱۹۳۰، بخش قابل توجهی از هنرمندان در سطح جهان منجمله در کشورهای امپریالیستی می کوشیدند با استفاده از ابزار و قالب ها و سبک های گوناگون هنری، نظم موجود را زیر سؤال بکشند. بسیاری از آنان تحت تاثیر جریانات نوین هنری و ادبی بودند که در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه زاده شدند. در این میان، نقاشان متعهد نه فقط زندگی و مبارزه توده ها را موضوع آثار خود قرار دادند بلکه با آفرینش نقاشی های عظیم دیواری، هنر خود را به خیابان آورده در دسترس توده ها قرار دادند. طی جلساتی، مقامات آمریکائی که سران «اف بی آی» را شامل می شدند، تصمیم گرفتند برای مقابله با نفوذ کمونیسم، در محافل هنری و ادبی به تبلیغ نظریه «هنر برای هنر» پرداخته، بودجه کلانی را به هنرمندان و گالری هائی اختصاص دهند که نقاشی آبستره را تولید و توزیع می کنند.

البته بورژوازی واقعا به «هنر برای هنر» معتقد نیست. چنین ادعائی همانقدر مسخره است که غیر طبقاتی دانستن حکومت های بورژوازی. تحقق «هنر برای هنر» همانقدر غیر واقعی است که دولت دمکراتیک بی طبقه در جهان واقعی. اتفاقاً بخش عمده آندسته آثار هنری که بر اساس منافع و سلیقه طبقات استثمارگر و با بودجه آنها تولید می شود نیز گند و کثافات نظام حاکم را به شکل مستقیم تبلیغ و تقدیس و ایده الیزه می کند. این مسئله تحت یک رژیم ارتجاعی مذهبی نظیر جمهوری اسلامی، یا رژیمهایی که مستقیماً شکل ایدئولوژیک ناسیونالیستی یا رونیونیستی دارند، عریان تر به چشم می خورد. چه بسا ایدئولوگ های این رژیمها، به رد نظریه «هنر برای هنر» هم بپردازند و جانبداری در هنر و ادبیات (البته جانبداری

ارتجاعی) را تبلیغ کنند. کافی است که به آثار بیشماری که در ستایش میهن، ارتش ارتجاعی و جنگ های ارتجاعی بورژوازی تولید می شود نگاه کنیم؛ به آثاری که «جاودانه» بودن تقسیمات طبقاتی را به تصویر می کشند؛ زنان را ضعیف و فرودست جلوه می دهند؛ خرافه و مذهب را جار می زنند و....

مبارزه علیه گرایش «هنر برای هنر» در میان هنرمندان مبارزه ای طولانی و مداوم است. این جزئی از مبارزه برای متحول کردن روشنفکران خرده بورژوا و سوق دادنشان بسوی قطب انقلاب پرولتری و جامعه نوین است. کمونیستها باید تلاش کنند با هنرمندان هوادار انقلاب بر سر یک نکته متحد شوند؛ اینکه آثارشان عمدتا در خدمت مبارزه علیه قدرت ارتجاعی حاکم و نظام ستم و استثمار در جهان و مبارزه پرولتاریا و توده های ستمدیده قرار گیرد. آنجا که میان نیات هنرمند و تاثیرات عینی اثرش تضاد وجود دارد باید با آنان به مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک برخاست تا این تضاد در جهت صحیح حل شود. باید به هنرمند انقلابی کمک کرد تا هنرش در خدمت به آرمان کمونیسم و انقلاب قرار گیرد.

آفرینش آثار هنری نوین و پرولتری

همانطور که مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» نوشتند: «انقلاب کمونیستی به معنای ریشه ای ترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت است، و جای تعجب نیست که تکامل این انقلاب در گرو ریشه ای ترین گسست از ایده های سنتی است.» انجام این گسست ریشه ای در حیطه هنر، یعنی آفرینش هنری که تحت هدایت دیدگاه پرولتاریا و در راستای هدف کمونیسم باشد.

آیا اصولا مقوله هنر پرولتری وجود دارد یا نه؟ اگر به دنبال ترسیم خصوصیات هنر پرولتری در چارچوب یک فرم و سبک مشخص هستیم، باید گفت که یک فرم واحد و خاص برای هنر طبقه ما متصور نیست. نمی توان یک سبک یا قالب مشخص - فی المثل آنچه در ادبیات شوروی سوسیالیستی دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به رئالیسم سوسیالیستی مشهور بود - را برگزید و گفت که منافع پرولتاریا در حیطه هنر فقط در چنین قالبی میتواند برآورده و بیان شود. انتخاب یک فرم و حذف فرمهای دیگر نه صحیح است و نه مفید. تلاش برای پیدا کردن یا آفریدن یک فرم واحد پرولتری نیز اشتباه است. وجود فرمها و قالبهای گوناگون از لایتنهای بودن طبیعت و ماده سرچشمه می

گیرد. همانطور که طبیعت لایتنهای است، فرم و قالب هم لایتنهای است. اما آنجا که به مسئله محتوا می پردازیم، بدون شک هنر پرولتری با یک محتوای واحد معنا میشود. اشکال گوناگون هنر پرولتری همگی باید بینش و منافع پرولتاریا را منعکس کند و تنها بدین طریق است که می تواند در خدمت تحقق اهداف انقلابی قرار گیرد.

البته بسیاری از آثار هنری پیشرو متعلق به طبقات غیر پرولتری وجود دارند که می توانند به تحقق هدف پرولتاریا خدمت کنند. در این گونه آثار تضادهای مهم اجتماعی مورد خطاب قرار می گیرد و بدین طریق مخاطبانش تحریک و تهییج شده علیه نظم ارتجاعی و مناسبات و شرایط اجتماعی بر انگیزنده می شوند. این آثار، الهامبخش توده ها شده به شورشگران نیرو می بخشند. مثلا به تاثیریری که فیلم بحث برانگیز و ارزشمند «دو زن» ساخته تهینه میلانی بر تماشاگران به ویژه زنان داشته نگاه کنید. تاثیرات «باشو» اثر بیضانی یا «رقص خاک» جلیلی را ببینید.

انقلاب پرولتری به آثاری نیاز دارد که ماتریالیسم را اشاعه دهد و مضامین ضد مذهبی - ضد خرافی داشته باشد؛ آثاری رها از ماوراءالطبیعه، باورهای میتنی بر روح مطلق، عشق مطلق، سرشت مطلق انسانی، و امثالهم. در میان آثار هنرمندان و ادیبان مترقی و پیشرو که دیدگاه کمونیستی ندارند نیز آثار موثر و پر ارزشی که خرافه و جهل را به مصاف می طلبد بسیار است، که باید آنها را شناخت و شناساند. انقلاب پرولتری از «آیات شیطانی» و «شرم» نیرو می گیرد و راه خود را در دگرگون کردن ذهن توده ها و پس زدن فرهنگ و باورهای ارتجاعی می گشاید؛ همانگونه که به شعر شاملو و سینمای یلماز گونه ی و موسیقی **Rage Against The Machine** نیاز دارد؛ به آثاری انباشته از امید و خوشبینی و عصیان. بدبینی، یاس و تصویر تیره و تار آینده را باید به بورژوازی و طبقات ارتجاعی وانهاد که به واقع گذشته و کهنگی را نمایندگی می کنند.

اما وجود هنرمندان مترقی غیر کمونیست و آثاری که می آفرینند به هیچ وجه نیاز به آفرینش آثار هنری پرولتری و فراگیر کردنش را نفی نمی کند. انقلاب پرولتری به آثاری نیاز دارد که عمدتا از طریق برجسته کردن و نمونه سازی از تضاد های گوناگون اجتماعی و سیاسی بتواند جریان دائمی مبارزه طبقاتی، اسارتبار بودن مناسبات کهنه و ضرورت برقراری مناسبات نوین را عمیق و عریان نشان دهد؛ هرچند که نمونه سازی شخصیت ها و قهرمانان نیز دارای اهمیت می باشد و باید

بدان پرداخت.

مطرح کردن جامعه نوین و مناسبات ایده آل و شدنی آینده، به معنی تبدیل آثار هنری به یک کلیشه جامد و غالبا حوصله سر بر و کم تاثیر که با یک نتیجه گیری کلی در مورد پیروزی محتوم کمونیسم در سطح جهانی به پایان می رسد، نیست. بسیار اوقات می توان ضرورت، یا خطوط کلی و زیبایی جامعه کمونیستی را از طریق برخورد موشکافانه عمیق از جامعه طبقاتی و مناسبات کثیف حاکم بر زندگی انسانهایش نشان داد. می توان با شکافتن این مناسبات ناعادلانه و اتخاذ یک خط تسلسل ماتریالیستی - دیالکتیکی در کل اثر که بتواند مخاطب را از ربط وقایع با زیربنای مادی و روینای ایدئولوژیک حاکم آگاه سازد، ضرورت و امکان نابودی این زیربنا و روینا را هنرمندانه طرح کرد؛ و بسیار اوقات می توان و باید موضوعات صریحی چون مبارزات و انقلابات در عصر حاضر را برگزید و از دل این تحولات، راه و مسیر آینده را ترسیم نمود. این نبردها بدون شک موضوع مناسبی برای آثار هنری است، اما تنها موضوع نیست و نباید باشد. در لحظه لحظه زندگی در جامعه طبقاتی، و در حیطه ایدئولوژی و علم و فرهنگ موضوعاتی وجود دارد و بروز می کند که می تواند دستمایه آفرینش آثار هنری پرولتری شود و نگرش طبقه کارگر و اهداف تاریخیش را به خوبی منعکس کند.

هنر پرولتری تبلوری از ایدئولوژی یک طبقه واحد جهانی است و محدودیت ملی ندارد. در عین حال، آثار هنری پرولتری بر حسب شرایط کشورهای مختلف به ناگزیر در اشکال و قالبهای گوناگون ظاهر می شود. دگرگونی و انقلاب در این اشکال و قالب ها نیز مانند هر پدیده دیگر اجتناب ناپذیر است. محتوای پیشرو و انقلابی، قالبهای مناسب خود را خواهد یافت یا خواهد آفرید. یک وجه این دگرگونی، حاصل آمیزش سبکهای مختلف و اشکال مختلف هنری در سطح بین المللی است. یعنی روندی که با توجه به توسعه ارتباطات بین المللی، سریعتر و گسترده تر شده و آشنائی و استقبال روزافزون توده های سراسر جهان از آثار پیشرو کشورهای گوناگون را باعث می شود. در این میان، آثار هنری پرولتری - با توجه به بالندگی و پویائی در فرم و محتوا - بیشتر از هر اثر هنری دیگری پتانسیل آنرا دارد که در سطح جهانی فراگیر شود؛ زیرا افق هنر و ادبیات پرولتری، همچون خود کمونیسم، رهائی نوع بشر و نه فقط یک طبقه، از کلیه اشکال ستم و استثمار است.

بامداد روشن زنده است!

شاملو:

مرگ احمد شاملو موجی از تاسف و تاجر را نه فقط در میان اهل ادب و هنر، که در بین طیف گسترده روشنفکران مترقی و مبارزان سیاسی و مردم آگاه دامن زد.

با مرگ وی، جبهه فرهنگ پیشرو و نوین یکی از استوارترین چهره‌های خود که نبودی خستگی‌ناپذیر را علیه فرهنگ کهنه و واپسگرا هدایت می‌کرد از کف داد.

توده‌ها، یک روشنفکر مردمی را از دست دادند که زبان زندگی و کار و مبارزه و منافع آنان بود و در نبرد علیه جهل و خرافه و مذهب پاریشان می‌داد.

شاملو از آن روشنفکرانی بود که کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان برای فائق آمدن بر شکاف عمیقی که جامعه طبقاتی بین اندیشه و کار پدید آورده، به آنان نیاز دارند.

جوانانی که با شور و شوق انقلابی و تعهد سیاسی و اجتماعی به عرصه هنر و ادبیات رو می‌کنند، همیشه نیازمند چراغی هستند که در شبهای تاریک و کوره‌راه‌های صعب، پیش پایشان را روشن کند. پرچمی را می‌طلبند که در رزمگاه فرهنگ نوین و فرهنگ کهن، در هنگامه نبرد با هنر و ادبیات مخدر و ارتجاعی و ضد مردمی، به اهتزاز درآید، روح شجاعت را در سلول‌های پیکارگران برانگیزد و دل‌هاشان را از امید به پیروزی مالا مال کند. طی چند دهه گذشته، احمد شاملو آگاهانه کوشید این چراغ را بی‌فروزد و خود، این پرچم باشد. و بی هیچ تردید، چنین نیز بود.

این جایگاه رفیع را هیچ دست نامرئی ساورا، طبیعی به شاملو نبخشید. نه بخت و اقبالی در کار بود، نه «نبوغ و استعداد فطری» - که شاملو هرگز به آن باور نداشت. رمز کار این بود که وی در جریان فعالیت‌های بی‌وقفه، خستگی‌ناپذیر و چندبعدی خود، سرچشمه لایزال هنر یعنی زندگی و مبارزه مردم را یافت، نقش اجتماعی هنر و هدف از آفرینش هنری را برای خود مشخص کرد، و به آگاه‌سازی و رهائی و بهروزی مخاطبانش متعهد شد. او که «انسان زاده شدن را تجسد

احمد شاملو، شاعر زندگی و حماسه، سرانجام در پی جدالی طولانی با بیماری درگذشت. نام وی بر رفیع‌ترین جایگاه در زبان و ادبیات معاصر ایران حک شده است. شاملو، در شعر و زندگی هوای تازه بود: نوآور و بی‌پروا، رند و نافرمان. که با زبانی گزنده و صریح و بی‌تعارف صاحبان قدرت را به هیچ می‌گرفت. شعر شاملو، قطعنامه بود. دشنه ای بود که با قاطعیت فرود می‌آمد و نقاب از چهره گزمه‌گان و پاندازان و دلچکان سیاسی می‌درید. دو نسل از مبارزان انقلابی در سنگر نبرد مسلحانه با ارتجاع سلطنتی و اسلامی، شعر شاملو را زهرمه کردند و ماشه را محکمتر فشردند. دو نسل از زندانیان سیاسی با چراغ نازلی و کاشفان فروتن شوکران، دهلیزهای شکنجه و میدان‌های اعدام را روشن کردند.

شعر و اندیشه شاملو بازتاب تحولات عظیمی بود که در قرن گذشته، جامعه و جهان را به لرزه درآورد. به پیش می‌جهید و عقب می‌نشست، اوج می‌گرفت و فرود می‌آمد. گاه با هلهله‌ای پر امید، جهان را پر می‌کرد و گاه تراژدی شکست و خیانت را از حنجره نومییدی فریاد می‌زد. تندباد ۲۸ مرداد ۳۲، امید به انقلاب و اعتماد به حرکت دورانساز توده‌ها را برای همیشه در دل بسیاری از شاعران هم‌نسل شاملو خاموش کرد. اما وی از حرکت راهگشای انقلابیان جوان در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ که علیه رژیم آمریکائی شاه سلاح برداشتند، تاثیر گرفت. گرد و غبار شکست و نومییدی را از شعر خود زدود و جوانی و شادابی را به آن بازگرداند.

انقلاب ۵۷، شاملو را همانند تمامی روشنفکران متعهد و مردمی و پیشرو، با یک واقعیت متضاد روبرو کرد: به میدان آمدن توده‌های میلیونی با خواست رهائی از زنجیر ستم و استثمار، سوار شدن مرتجعین اسلامی بر امواج انقلاب و شکل گرفتن رژیم تبهکاری که پایه‌هایش را بر تیغ آخته و توهمات مذهبی رایج در جامعه استوار کرده بود. این واقعیت، ذهن بسیاری از روشنفکران را معوج کرد. بودند کسانی که هرگونه اعتماد و اعتقاد به دورانسازی توده‌های خلق را از دست دادند. و بودند کسانی که بلندپروازی را کنار گذاشتند، شعر و ادبیات را به پست‌های خودسانسوری، یا برج‌های عاج فرمالیستی گشاندند و مسالمت جوئی پیشه کردند. اما شاملو همچنان نافرمان و مردمی باقی ماند، با عینک تجربه و درک دیالکتیکی از تاریخ به شکست و عقبگرد انقلاب ۵۷ نگرست و اعلام کرد:

من هم دست توده‌ام

تا آن دم که توطئه می‌کند گسستن زنجیر را

تا آن دم که زیر لب می‌خندد

دلش غنچ می‌زند

و به ریش جادوگر آب دهن پرتاب می‌کند....

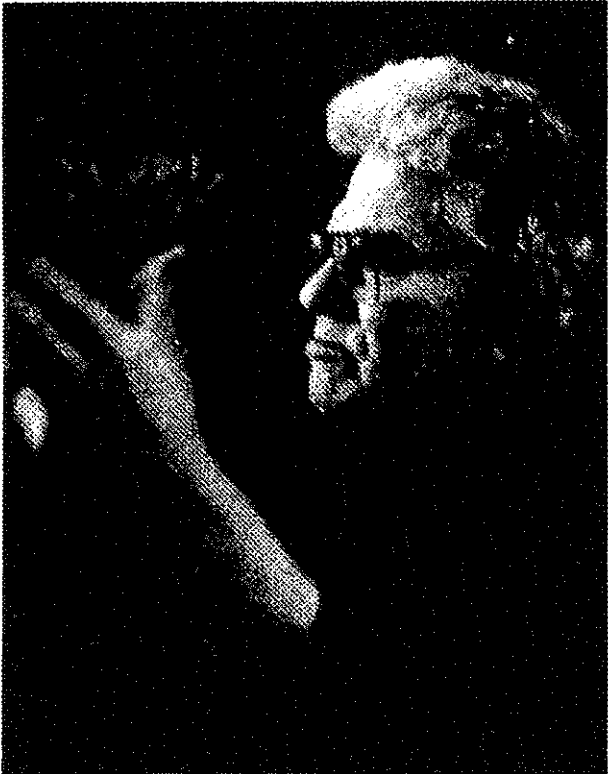
آری شاملو، هم دست استوار و روشن بین مبارزات توده‌ها بود. شاملو نسبت به عوام‌فریبی‌ها و رنگ عوض کردن‌های جناح‌های هیئت حاکمه اسلامی هشدار می‌داد و سایر روشنفکران و ادیبان مخالف رژیم را از افتادن به دام بازی‌های حکومتیان و فراموش کردن منافع اساسی توده‌های مردم بر حذر می‌داشت.

اندیشه شاملو همانند شعرش از مرزهای یک کشور و یک ملت عبور می‌کرد. وی خود را شهروند جهان می‌دانست. شاملو با علاقه و دقت تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشورهای مختلف را دنبال می‌کرد، چرا که به درستی به همسرنوشتی توده‌های محروم از هر رنگ و نژاد معتقد بود، به ضرورت رزم مشترک و جهانی ستم‌دیدگان همه کشورها باور داشت. پائیز سال ۱۳۷۱، زمانی که آبیما گوسمان (رفیق گونزالو)، صدر حزب کمونیست پرو به اسارت رژیم مرتجع و آمریکائی فوجیموری درآمد و یک کارزار بین‌المللی برای نجات جان وی به ابتکار ماتویستیهای انقلابی برپا شد، شاملو به محض اطلاع از این کارزار موافقت خود را با آن اعلام کرد و گفت: با کمال میل فراخوان این کارزار را امضاء می‌کنم. شاملو با این کار، مشوق و محرک بسیاری از اهل شعر و هنر در جامعه تبعیدیان ایرانی شد تا از این کارزار انترناسیونالیستی و انقلابی پشتیبانی کنند.

اینک جسم شاملو در نبردی نابرابر و محتوم با مرگ، شکست را پذیرا شده است. اما روحیه جوان و سرزنده شاملو در آثارش به نسل امروز و نسل‌های فردا لبخند می‌زند، آنان را برمی‌انگیزد و به در هم شکستن دیوارهای کهنه سنت و ارتجاع و انجماد فکری و عملی فرامی‌خواند. شاملو در راهگشائی‌ها و نوآوری‌ها و نافرمانی‌هایش زنده است.

اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) - ۳ مرداد ۱۳۷۹

شاخه‌ای پر بار از جنگل خلق



گرچه مواضع ایدئولوژیک و سیاسی شاملو در همه موارد با ما - مانوئیست‌ها - یکسان نبود، لیکن وی از آن انگشت‌شمار فکرافرینان و فرهنگ‌سازان در قید حیات بود که انقلاب پرولتری در ایران به وجودشان نیاز مبرم دارد.

چرا که عقب راندن فرهنگ مسلط ارتجاعی و معرفی اندیشه‌ها و باورهای نو به توده‌ها، بخشی مهم و ضروری از کار سازماندهی و تدارک سرنگونی قدرت سیاسی حاکم و برپایی قدرت نوین است.

چرا که راه طولانی نابودی استثمار و ستم، بدون پیشبرد نبردی بی‌وقفه و حاد در عرصه فرهنگ و هنر پیموده نخواهد شد.

و شاملو آگاهانه و عاشقانه کمر به خدمت این امر بسته بود.

پرولتاریای انقلابی برای انجام رسالت تاریخی خویش که رهائی کل نوع بشر است به پیشروی در این عرصه، به اتحاد و بحث و مبارزه سازنده و رفیقانه با شاملوها نیاز دارد.

در پرورش شمار هر چه بیشتری از کارکنان و رهبران فرهنگی و هنری پرولتر، از سازش‌ناپذیری شاملو در برابر قدرت‌های ستمکار حاکم، و ارتجاع‌ستیزی وی در عرصه تحقیق فرهنگی و تاریخی، و آفرینش هنری، می‌توان بسیار آموخت.

نفرت‌انگیز است «تجلیل» فریبکارانه امروز این جماعت خیانت‌پیشه از شاملو که به صراحت و در هر فرصتی دست‌شان را رو می‌کرد.

شاملو طی نیم قرن، شکست یک جنبش عظیم سیاسی در سال‌های ۳۲ - ۲۰ و یک انقلاب بزرگ توده‌ای در سال ۵۷ را با پوست و گوشت خود آزمود. او به میدان آمدن توده‌های میلیونی با خواست رهائی، سالهای کودتا و سرکوب و سکوت، و دوباره به خیابان ریختن مردم و اینبار به قدرت رسیدن مرتجعین فریبکار اسلامی و سرکوب خونینی که در پی داشت را با حسرت و خشم تجربه کرد. برخلاف روشنفکرانی که شکست انقلاب ۵۷، امید به مبارزه را در دل‌هاشان کشت و سرانجام آنان را به ورطه آشتی و سازش و تسلیم با دشمنان مردم کشاند، شاملو دست از مبارزه‌جویی برنداشت و نافرمان و سازش‌ناپذیر باقی ماند. او از کودتا و شکست اول، شکل‌گیری جنبش نوین انقلابی و سپس بی‌اخیزی دوباره توده‌های خلق بسیار آموخته بود: «سالها اختناق و وهن و تحقیر بر ما گذشت. جسم و جان ما طی این سال‌های سیاه فرسود اما اعتقاد ما به

برابر قدرتهای ارتجاعی دهد. شاملو هرگز نواله چرب و نرم را گردن کج نکرد و به هیچکس باج نداد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاملو در زندان با سیلی شعر بر گونه رنگ‌پریده پای‌سستانی کویید که در برابر جلادان رژیم شاهنشاهی زانو زده و تویه‌نامه می‌نوشتند. شاملو در زندان، با فداکاری و قهرمانی مبارزان توده‌ای چون وارطان سالاخانیان و مرتضی کیوان از یکسو، و فرصت‌طلبی و خیانت‌کمیته مرکزی این حزب از سوی دیگر مواجه شد، و دریافت که خون اینان و راه آنان در یک مسیر نیست. پس دور حزب به قول خودش «بوجارهای لنجان» یا حزب باد را برای همیشه خط کشید. (۳) سال‌ها بعد، زمانی که در کانون نویسندگان ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷، وابستگان به حزب توده دست به کارشکنی زده کوشیدند کانون را به یک نهاد بی‌آزار برای جمهوری اسلامی و توجیه‌گر سیاستهای سرکوبگرانه این رژیم ارتجاعی تبدیل کنند، شاملو و یاران سازش‌ناپذیری چون رفیق جانباخته سعید سلطانپور بر مواضع مترقی و مردمی کانون پای فشرده‌اند و داغ رسوائی بر پیشانی این همدستان ارتجاع اسلامی زدند و از صفوف کانون اخراجشان کردند. چه

وظیفه» می‌دانست، کوشید تجسم تعهد به توده‌های ستمدیده، ارزش‌ها و آرمان‌های انقلابی باشد: «هنر که می‌تواند چیز مفیدی را زیباتر عرضه کند و به آن قدرت نفاذ بیشتری بدهد باید از خنثی بودن شرم کند. قصدم مطلقاً این نیست که خواست خود را با باید و نباید به دیگران تحمیل کنم اما فضیلت هنرمند است که در این جهان بیمار به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزئین، طبیب غمخوار باشد نه دلقک بیعار.» (۱)

این نگرش، از شعر شاملو انگشت اشاره‌ای ساخت که دشمنان مردم را نشانشان می‌داد. شعر او، سپری نبود که به ترحم بر سر مردم ضعیف و محروم کشیده شود. بل خنجر بود که نقاب‌های تزویر را می‌درید، خدنگی بود که عمل و اندیشه قدرت حاکم را هدف می‌گرفت و صفیرش، عصیان بردگان را فریاد می‌کرد. عصیان تهیدستانی که دفتر شعر زندگی‌شان را با خون شیرازه می‌بستند و بردگی زندگی‌شان را می‌کشتند تا آقائی تاریخ‌شان زاده شود. (۲)

شاعری که چنین می‌سرود، چگونه می‌توانست در زندگی، تن به تسلیم و سازش در

شاملو

ارزش‌های والای انسان نگذاشت که از پا درآئیم. پیر شدیم و در هم شکستیم اما زانو نزدیم و سر به تسلیم فرود نیاوردیم. تاریک‌ترین لحظات شوربختی و نومیدی را از سر گذراندیم اما به ابلیس آری نگفتیم، چرا که ما برای خود چیزی نمی‌خواستیم، به دوباره دیدن آفتاب نیز امید نداشتیم. آفتاب ما از درون به جان مان می‌تابید: گرم این غرور بودیم که اگر در تنهائی و یاس می‌میریم باری، بار امانت را که نزد ماست و نمی‌باید بر خاک راه افکنده شود به خاک نمی‌اندازیم. دیروز چنین بود، امروز نیز لامحاله چنین است.» «نه جهان به آخر رسیده است و نه قرار است که سلطنت جابرانه ابلیس برای ابد بر پهنه زمین مستقر بماند.» (۴) پس دیگر هیچگاه در مورد وظیفه و رسالت خود به مثابه هنرمند و روشنفکر متعهد شک نکرد و توطئه گسستن زنجیر به دست توده‌ها را به انتظار نشست.

شاملو به خاطر ایستادگی در سنگر مردم در برابر جمهوری اسلامی و مقابله فرهنگی و سیاسی با ارتجاع و خرافه، با لعن و نفرین و غضب دائمی مرتجعین حاکم و انواع فشارها و تهمت‌ها روبرو شد، اما پای پس نکشید. اوایل دهه ۱۳۷۰، زمانی که زمزمه کوتاه آمدن برخی اهل ادب در برابر حکومتیان به سودای کسب اجازه فعالیت مجدد کانون نویسندگان به گوش رسید، شاملو آنان و همگان را از اقتادن به دام توطئه‌ای که رژیم اسلامی برای تحمیق و تطمیع روشنفکران چیده بود بر حذر داشت و گفت که بوی گندیدگی این طرح از همین حالا به مشام می‌رسد. حکومت به ما چراغ سبز نشان می‌دهد تا مردم را همچنان پشت چراغ قرمز نگهدارد و ما صدایمان در نیاید. ولی آزادی ما بعنوان نویسنده و هنرمند را نمی‌توان و نباید از کسب آزادیهای اساسی که کل مردم از آن محرومند، جدا کرد.

تعهد به منافع توده‌ها، روشن بینی و دورنگری، راه رخنه فریب «آشتی ملی» و تزلزلات «دوم خردادی» به ذهن شاملو را بست. او علیرغم فشارها و تقاضاهای بسیار، حاضر به جهت گیری در دعوایها و رقابت‌های جناح‌های حکومتی نشد و در بازی‌هایی که نتیجه‌ای جز فریب مردم ندارد، شرکت نکرد. نه سر فرود آوردن در برابر دستگاه حاکمه با نشانیدن عبارت آزادی کش و خرافانی «به نام خداوند جان و خرد» در راس بیانیه کانون نویسندگان را پذیرفت، نه حمایت و ستایش از مهاجرانی وزیر ارشاد رژیم سانسور، یعنی همان کسی که برای فتوای قتل سلمان رشدی توجیه فرهنگی - ادبی تراشید. (۵)

موضوع شعر

امروز

موضوع دیگریست...

امروز

شعر

حربه خلق است

زیرا که شاعران

خود شاخه‌ئی ز جنگل خلقتند

نه یاسمین و سنبل گلخانه فلان

بیگانه نیست

شاعر امروز

با دردهای مشترک خلق:

او با لبان مردم

لبخند می‌زند.

درد و امید مردم را

با استخوان خویش

پیوند می‌زند.

«شعری که زندگی‌ست»

خشونت بار واژگان و ضربه‌های پر غرور آنان را علیه خفت و ستم و بیساده‌گری برمی‌انگیخت. زندگی، شعر و زبان شاملو حتی بعد از مرگش نیز برای منادیان آشتی با دشمنان فرهنگ و هنر پیشرو، دردها آفرین است. پس امروز صجورند شاملو را بی آزار کنند و با تجلیل در موزه بگذارند، و همزمان راه بازخوانی آثار وی توسط جوانان و بازتولید ارزش‌هایی که او بر جای گذارده را ببندند.

جوهر شعر شاملو

شعر شاملو به مثابه مرجع و نمونه بارز شعر نوین در ایران، محصول و بازتاب جنبش‌ها و انقلابات و شکست‌ها و پیروزی‌هایی بود که طی قرن بیستم کارگران و توده‌های ستمدیده در ایران و جهان از سر گذراندند، به افق‌های نوین چشم دوخته بود و خواسته‌ها و انگیزه‌های نوین طبقاتی و مبارزاتی را بیان می‌کرد.

شعر شاملو، با مضامین نو و آهنگ و واژگان متفاوت، شعری در خور تلاش عظیم و روزمره صدها میلیون انسان کوچک و گمنام سراسر جهان برای کسب رهائی شد و حماسه‌های انقلابی در این راه را بازتاب داد. تعهد شاملو به آرمان بزرگ رهائی بشر، از شعر وی یک شعر اجتماعی و مردمی ساخت. این شعر زندگی بود که می‌خواست همدوش یاران ناشناخته اش در چین، کره یا فرانسه جنگ کند، و زمانی دیگر خدایان دروغین عرصه ادب را بر دار خویشتن آونگ کند. پس نمی‌توانست و نمی‌بایست آنچنان نرم و لطیف باشد که آب را گل نکند و خواب شاپرکان را بر هم نزند. شاملو، شعرش را «شیپور می‌خواست نه لالائی»، (۷)

آئینه تجربه شاملو از فعالیت سیاسی و احزاب سیاسی، با غبار رفرمیسم و فرصت طلبی و خیانت نارهبران مکدر شد. اما علیرغم اینکه شاملو، سیاست را «کلام آلوده» می‌خواند و «سیاست‌بازی و قدرت‌طلبی» را لازم و ملزوم و کار کسی می‌دانست که «لژوسا برای حیات ذیروحي حرمتی قائل نیست»، سیاست همواره در شعر وی حضور داشت. به باور شاملو، التزام هنرمند می‌بایست «فارغ از قید و بند فرقه‌گرایی و تحزب، التزامی فارغ از سیاست» باشد، (۸) اما شعر اجتماعی شاملو به ناگزیر از نزدیک با تحولات سیاسی جامعه و دنیا گره خورده بود. حتی آنجا که این شعر روی به انسان مجرد و فارغ از مرزهای طبقاتی داشت نیز ردپای سیاست بر آن به چشم می‌خورد و جز این نمی‌توانست باشد. چرا که مفاهیم عامی چون انسان، عشق، زیبایی، عدالت و رهائی در شعر شاملو از

روشنفکران سازشکار «دوم خردادی»، نه فقط تسلیم‌ناپذیری شاملو در برابر مرتجعین اسلامی حاکم و عدم بیعت وی با امثال خاتمی را خاری در چشم خویش دیدند و کوشیدند این نقطه روشن و برجسته در زندگی سیاسی شاملو را مسکوت گذارند، بلکه حتی زبان شعری وی را نیز برنتابیدند. آنان تلاشی مذبوحانه را برای مصون نگهداشتن نسل جوان از «بدآموزی‌های» زبان شاملو آغاز کردند! زبان شاملو را «اقتدارگرا و ضد مردمی» خواندند، چرا که با دوران «تساهل و تسامح» همخوانی نداشت (۶)، چرا که زبان چاپلوسی و سازش در برابر قدرت‌های حاکم نبود، چرا که سربلند و نافرمان و ستیزه‌گر بود. دشمنان خلق را تحقیر و تمسخر می‌کرد، مخاطبانش را جرات و امید می‌بخشید و با سیلاب

مجرای این دنیای طبقاتی و سیاسی عبور می‌کرد و لاجرم خصلتی طبقاتی و سیاسی می‌یافت.

شاملو همیشه متأثر از مبارزه و جانفشانی پیشروان انقلابی مردم بود. او در شعر خود، تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی و نقش «به چرخ مرگ خود آگاهانی» را ثبت کرد که روزهای تیره، در برابر تندری می‌ایستادند تا خانه را روشن کنند. واژگان شاملو در گذر سیل آسای وقایع تکان دهنده و نقاط عطف تاریخی، صیقل خورد و زبان شعرش تکامل یافت. در سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد، فرزندان سرودخوان دریا، ستارگان بزرگ قربانی و شکوفه‌های سرخ از غرناطه و آتن تا آبادان، خون به رگهای شعرش ریختند، و در سال‌های پایانی دهه ۱۳۴۰ که تولد یک نسل نوین انقلابی با شلیک گلوله‌ها اعلام شد، شعر شاملو تپشی دیگرگونه یافت. این شعر به نوبه خود بیش از هرکس بر انقلابیان جوان و مبارزان پیشرو تأثیر گذاشت تا نقش و رسالت خویش را شفاف‌تر، قطعی‌تر و پیروزمندانه‌تر در این آینه بنگرند، در رزم و پایداری، گل دهند و شکست زمستان را مژده آورند. حتی اگر خود رفته باشند و پیروزی را به چشم نبینند. (۹) شعر شاملو، گرمابخش جان زندانیان سیاسی و جلوه و آرایشی بود که آنان با حک کردنش بر در و دیوار سلول، افق دید خویش را به فراسوی باروی اسارت می‌کشاندند.

بخش بزرگ اشعار شاملو، آثاری است که کادوهای انقلابی و پیشروان توده به آن نیاز دارند و مخاطبش هستند. شاملو نیز مانند هر هنرمند متعهد و مردمی با دو وظیفه روبرو بود: یکم، توده‌ای کردن یا در دسترس توده قرار دادن اثر هنری و نقد هنری، و تشویق و کشف آثاری که توده‌ها خالق آیند. دوم، بالا بردن استانداردهای هنری و کیفیت آثار. او با شعر خود عمدتاً به وظیفه دوم پرداخت، هرچند نمی‌توان تلاش شبانه‌روزی شاملو برای یافتن روزنه‌ها و نقب زدن به ذهن توده‌های وسیع را نادیده گرفت و ارج نهاد.

نوآوری در مفهوم شعر و شکست قالب‌ها

شعر شاملو، سیلان اندیشه‌های بزرگ و توفانی بود: بیان عصیان نو علیه کهنه. این شعر را نمی‌شد به بند کشید، رام کرد و بستر زنجیوره‌های تسلیم و سازش ساخت. شعر شاملو، قالب خود را می‌جست. قالبی که نمی‌توانست و نمی‌بایست قفس این روح عصیانگر شود. پس نمی‌توانست یک قالب باشد. زیرا رنگین‌ترین و دل‌بازترین قالب و

ما برای آزادی خلق چین در چندین جبهه مختلف به نبرد مشغولیم که دو جبهه از آنها عبارتند از: جبهه قلم و جبهه شمشیر، یعنی جبهه فرهنگی و جبهه نظامی. ما برای غلبه بر دشمن باید در درجه اول به ارتش تکیه کنیم که تنگ در دست دارد. اما این ارتش به تنهایی کافی نیست، ما باید ارتش فرهنگی نیز داشته باشیم. ارتشی که برای وحدت دادن بصوف خود و غلبه بر دشمن ضرور است. از زمان جنبش ۴ مه چین ارتشی در چین شکل گرفت و به انقلاب چین یاری داد. به این طریق که قلمرو فرهنگ فودالی چین و فرهنگ کمزادوری را که پاسخگوی نیازمندیهای تجاوز امپریالیستی است، بتدریج محدود نمود و نیروهای آنرا تضعیف کرد. امروز ارتجاع چین در مقابله با فرهنگ نوین، وسیله دیگری جز «جواب کیفیت با کمیت» ندارد. عبارت دیگر، مرتجعین پول فراوان دارند و با وجود اینکه نمیتوانند چیز ارزنده‌ای بیافرینند، سخت در تلاشند تا بر تعداد ساخته‌های خود هر چه بیشتر بیفزایند. از زمان جنبش ۴ مه، ادبیات و هنر بصورت بخش مهم و پر از موفقیت جبهه فرهنگ درآمد. جنبش ادبی و هنری انقلابی در دوره جنگ داخلی ده ساله بسط و تکامل بسیار یافت.

مانوتسه دون - سخنرانی در محفل ادبی و هنری ینان، ۱۹۴۲

در شعر و ادبیات و روزنامه‌نگاری و ترانه سرائی در ایران، صرفاً نتیجه و تأثیر انقلاب مشروطه معرفی شود. اما این تحول، بدون شک شاخه‌ای از جنبش‌های فکری و ادبی و هنری متنوعی است که در پی پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه پیاخاست. به گفته شاملو: «این شعر، پس از آن همه تکرارهای بی‌حاصل، بیداری و آگاهی خود را به مقدار زیاد مدیون شاعران بزرگ دیگر کشورها و زبان‌هاست... استادانی که شعر ناب را به ما آموختند و راه‌های تعهد را پیش‌پای ما نهادند.» (۱۱)

شاملو و زبان و فرهنگ توده

یکی دیگر از کارهای سترگ و خدمات برجسته شاملو، گرد آوردن و مدون کردن زبان و فرهنگ توده بود. کاری که ثمرات اجتماعی و فرهنگی‌اش را هنوز نمی‌توان بوئید و لمس کرد، و چیدن آن محتاج زمان است. پشتوانه این کار، نگرش کلی شاملو به توده‌های عادی و نقش آنان در آفرینش تاریخ و فرهنگ و زبان بود. در نگاه وی، توده‌ها مهره‌های بی‌وزن و یک شکلی نبودند که فقط به کار هورا کشیدن و بار بردن برای خنبران جامعه بیایند. شاملو تأکید داشت که به تاریخ رسمی که بر مبنای منافع دولت‌های ستمکار و طبقات استعمارگر حاکم در طی قرون نوشته شده باید به دیده شک نگریست. این تاریخ پر از تحریف و دروغ است و در

چارچوب نیز دست آخر، موضوعات، احساسات و روحیات گوناگون و دانما در حال تغییر را محدود و محصور می‌کند و راه خلاقیت و نوگرایی دائمی شعر را می‌بندد. این اندیشه نزد شاملو، نخست یک احساس بود با پیرایه‌های ناگزیر. سپس، با تعمق در آثار و تجربه‌های خود و دیگران، این درک و باور در جان شعرش جاری شد. شاملو خود را به درستی شاگرد راهگشای‌های نیمه می‌دانست که قراردادهای کهن شعری را برای هیجانان عاطفی و اندیشگی خود در دنیای امروز کافی نمی‌دید. او پیام نهایی نیمه که انقلاب در ساختار درونی شعر بود را درک کرد و کاری که خود نیما نتوانسته یا نخواست بود انجام دهد را صورت داد. (۱۰) یعنی قالب‌های کهن، وزن، قافیه و درک جامدی که از ارتباط اینها حاکم بود را یکسره بر هم زد و راه بر ذهنیت شاعرانه متلاطم و جریان پویای شعر خود گشود. تا شعر با هر شتاب و هر وقفه، با هر ضرباهنگ و ملودی و فرمی که همزاد مضمون و اندیشه آن است زاده شود، زندگی کند و پایان گیرد. بدین سان شاملو با جرات و جسارتی یگانه بر شانه‌های نیمه ایستاد، افق‌های دورتر را از فراز باروی شعر نیمه‌ای کشف کرد و راهی فتح آنها شد.

دیگرگونه دیدن و دیگرگونه کردن مفهوم و شکل شعر از جانب شاملو، از برخورد نوگرایانه و پیشرونی برمی‌خاست که وی در نگاه به جامعه انسانی و طبیعت، به آن دست یافته بود. اگرچه «عادت» آن است که نوآوری



شاملو

درجه اول می خواهد این ایده «خدائی - شاهی» را القاء کند که «مردم عادی شایسته رسیدن به مقام رهبری جامعه نیستند.» لاجرم در چنین تاریخی، اقدامات بیشمار انقلابی توده‌ها لجن‌مال شده، وارونه جلوه داده می‌شود. (۱۲)

شاملو از نوجوانی به زبان و فرهنگ توده علاقمند شده بود و همین علاقه، پایه و انگیزه‌ای شد تا تهیه «فرهنگ کوچک» را در سال‌های بعد پی گیرد - چنان پیگیر که حتی دو بار از دست رفتن همه آنچه طی سال‌ها تحقیق گرد آورده بود او را دلسرد نکرد که هیچ، مصرانه‌تر کار را ادامه داد. آگاهی به نقش زندگی و کار و مبارزه توده‌ها در آفرینش و تکامل دانشی زبان و فرهنگ، شاملو را به تدوین و اشاعه توانائی‌ها و ارزشهای مثبت آن پای بند کرد. او زندگی و مبارزه مردم را معدنی پایان‌نیافتنی از مصالح اولیه برای ادبیات و هنر می‌دید. مصالحی طبیعی و کار نشده، اما جاندارترین و غنی‌ترین و اساسی‌ترین چیزی که می‌توان یافت.

حاصل عمده و درازمدت تلاش شاملو در تدوین «فرهنگ کوچک»، که در ادامه خدمات دهخدا در این عرصه انجام گرفت، شکستن هر چه بیشتر انحصار زبان خشک و سترون، کهنه و مذهبی، و نامفهوم و فسفسطه‌گرانه افشار عالیرتبه و ممتاز جامعه بر آثار فرهنگی و علمی و سیاسی، و قابل فهم و دسترسی کردن این آثار و افکار برای توده‌های وسیع است. ثبت زبان مردم و پی‌جویی تغییرات و تکامل‌اش باعث می‌شود که روشنفکران با توده‌ها زبان مشترک بیابند. (۱۳) زندگی و کار و مبارزه مردم را بهتر بشناسند. ارزش‌ها و خلاقیت‌شان را عمیقتر بنگرند و باور کنند، و آگاهانه‌تر برای امحای شکافی که جامعه طبقاتی میان تاریخ‌سازان یعنی توده‌های زحمتکش و اندیشه‌ورزان پدید آورده بکشند. شاملو به این واقعیت پی برد که از یکسو برای برقراری ارتباط با مخاطبان وسیع و تاثیرگذاری عمیق بر آنان، تسلط بر زبان و فرهنگ توده ضروری است. و از سوی دیگر، تحول و تکامل فرهنگ و زبان (یا درست‌تر بگوئیم فرهنگ‌ها و زبان‌های) جامعه، و بارور کردن و فراگیر کردن آثار نوشتاری از داستان و شعر گرفته تا مقاله و گزارش در گرو اتکا، به، و استفاده از منبع ارزشمند زبان توده مردم است. او می‌دانست که «زبان عبوس رسمی از لحاظ قدرت القائی به گرد پای شنکول و بازی‌گوش زبان توده هم نمی‌رسد.» و می‌پرسید: «نمی‌دانم چرا نباید دستاوردهای این زبان پویا که حامل گنجی

بدیهی است که ما باید توده‌های مردم، کار آنها، نبرد آنها، ارتش آنها و حزب آنها را تحلیل کنیم. مردم هم نقابسی دارند. در صفوف پروتاریا اشخاص بسیاری هستند که افکار خرده بورژوازی خود را هنوز نگه داشته اند، در نزد دهقانان و همچنین در نزد خرده بورژوازی شهری نیز به بسیاری از افکار و عقاید عقب مانده بر می‌خوریم، اینها یاری است که در مبارزه برای آنها ایجاد زحمت میکند. ما باید با صرف وقت و شکیبائی زیاد به آموزش و پرورش آنها بپردازیم، به آنها یاری دهیم که این بار را به دور افکنند، نقابسی و خطاهای خود را رفع کنند تا بتوانند با کام‌های بلند به پیش بروند. آنها در جریان مبارزه تجدید تربیت یافته اند و با در حال تجدید تربیت اند، ادبیات و هنر ما باید پروژه این تجدید تربیت را توصیف کند. اگر آنها بر خطاهای خود یافشاری ننمایند، ما نباید روی جهات منفی آنها زیاد انگشت بگذاریم و در نتیجه به اشتباه آنها را به باد تمسخر و استهزا بگیریم و یا حتی نسبت به آنان دشمنی ورزیم. نوشته‌های ما باید به آنها یاری دهد تا با هم متحد شوند، پیشرفت کنند، چون تنی واحد به پیش روند، خویشتن را از آنچه عقب مانده است، برهانند و به آنچه انقلابی است، بسط و تکامل بخشند، نوشته‌های ما هرگز نباید نتیجه معکوس بیار آورند.

مانونسه دون - سخنرانی در محفل ادبی و هنری ینان، ۱۹۴۲

شاملو و روزنامه نگاری

شاملو در مقاطع گوناگون، به انتشار مجله و هفته‌نامه نیز پرداخت. این بخشی از تلاش همیشگی وی برای اشاعه فرهنگ و هنر و اندیشه مردمی در جامعه بود. شاملو حتی در اوج خفقان دوران شاه، کوشید پرده تاریک استبداد را سوراخ کند و حرفش را به مردم برساند. او با هزار زحمت مجله و جنگ مستقل خود را برپا می‌داشت و زمانی که یاران نیمه‌راه تنه‌ایش می‌گذاشتند، یا تنگدستی و تیغ سانسور و بالاخره حکم دستگاه امنیتی، راهش را می‌بستند روزنه‌ای دیگر می‌جست. شاملو با تعهد و پیگیری، تنگ‌ترین روزنه‌های انتشار علنی آثار مترقی را حتی در مطبوعات بزرگ متعلق به کارگزاران شاه می‌یافت و اندیشه پیشرو را ولو چکه‌چکه به گلوهای تشنه می‌رساند. ارزش و اعتبار کار شاملو در آن بود که بر لبه تیغ گام می‌زد، اما گرفتار خودسانسوری و وارونه کردن مضامین و موضوعات آثار خود و دیگران به بهانه «تاکتیک واقع بینانه» نمی‌شد، و سقوط نمی‌کرد. او نه از آن دسته روشنفکران بود که برای گرفتن خرده امتیازی از حکومت، به آرمان‌های مردمی پشت می‌کنند و پا از گلیمی که مقامات برایشان پهن کرده‌اند بیرون نمی‌گذارند، و نه از آن گروه که از ترس «آلوده شدن»، بی‌عملی پیشه می‌کنند و با «وجدان آسوده» کنار گود می‌نشینند.

عظیم از تازه‌ترین و خوش - ساخت‌ترین و پربارترین کلمات است و در عین حال قواعد دستوری ویژه قابل تدوین خودش را هم دارد بهره جست؟ چرا نباید پای آن را به تالار سوت و کور زبان «فرهنگتگان» باز کرد؟» (۱۴)

اما رجوع و توجه شاملو به فرهنگ کوچک، با کهنه‌گرایی و عامی‌گری تفاوت داشت. او به این فرهنگ، نقادانه برخورد می‌کرد و به هیچوجه به تقدیس ارزش‌های منفی و خرافی و ستمگرانه‌ای که طی قرون در آن رسوب کرده نمی‌پرداخت. شاملو، افکار و رفتار تحقیرآمیز و ستمگرانه‌ای که در بین ملت فارس و مسلمانان شیعه علیه اقلیت‌های ملی و مذهبی تحت ستم ساکن ایران رایج است را بیرحمانه نقد و افشاء می‌کرد. شاملو اعتقاد داشت که باید همه این جوانب منفی را صریح و بی‌پرده در برابر مردم قرار داد تا در این آئینه، نقاط ضعف فرهنگی خود و نتایج زیانبار آن بر اندیشه و عمل‌شان را ببینند. او ضرورت شکستن تابوها و خانه‌تکانی ذهنی مردم را تبلیغ می‌کرد. می‌گفت عقاید عهدبوقی را باید به موزه سپرد و دست به یک انقلاب فرهنگی یا دست کم یک واریسی جنی در باورها و خواننده‌ها و شنیده‌هایی زد که از دیرباز به صورت غیر قابل تغییری در کتاب‌ها ثبت شده است. (۱۵)

شاملو طی چند دوره فعالیت پربار مطبوعاتی خود، توانائی‌ها و مهارت‌های جوان را شناخت، به شکوفایی شدن آنها یاری رساند و معیارهای جدید و مثبتی از کار و روحیه جمعی، پژوهش عمیق و جدی، سبک و فرم نو و گیرا، و زبان نافذ در روزنامه‌نگاری به دست داد. «کتاب هفته» (نشر کیهان) که اوایل سالهای ۱۳۴۰ به همت شاملو زاده شد، الگوی درخشان و ماندگاری برای مجلات فرهنگی - اجتماعی حتی تا به امروز به حساب می‌آید. بعدها این مجله توسط مسئولان کیهان از سردبیری شاملو خارج شده و به نمایندگی توده‌ای‌های راه آمده یا دستگاه ستشاهی یعنی به آذین سپرده شد. شاملو در سالهای ۵۸ - ۵۹ به انتشار مجله «کتاب جمعه» پرداخت که تحت تاثیر فضای متلاطم سیاسی دوران انقلاب و نیازهای عاجل آن، می‌کوشید در مورد مهمترین وقایع و موضوعات دخالتهای سیاسی کند. به مسئله کردستان و ترکمن صحرا و سایر مناطق تحت ستم می‌پرداخت. مسئله زنان و ستم جنسی را به میان می‌کشید. زندگی و کار توده‌های محروم را می‌شناساند. وضعیت کارگران و حاشیه‌نشینان را منعکس می‌کرد. عقاید پوسیده و اعمال جانیتکارانه نیروهای ارتجاعی مذهبی که تحت رهبری خمینی به قدرت رسیده بودند را به نقد می‌کشید، و به تجارب انقلابی و مبارزاتی در سایر کشورها نگاهی می‌افکند. «کتاب جمعه» در حد توانش، خواسته‌های اقشار مختلف خلق را تبلیغ کرد و همزمان پرده از سرکوبگری‌ها و ترندهای ارتجاع تازه به قدرت رسیده برمی‌داشت. این مجله نیز خیلی زود بر اثر فشار و تهدید حکومتیان از انتشار بازایستاد.

افق و میراث شاملو

شاملو محصول توده‌های نه فقط ایران، که سراسر جهان بود. او نه فقط از طریق شعر و ادبیات، که بر اساس اندیشه کلی و جهان‌نگری‌اش، خود را با ساکنان محروم و پای در زنجیر این کره خاکی همخون و همسرنوشت می‌دانست. علیه تحقیر ملل ستمدیده از سوی فرهنگ سلطه‌گر امپریالیستی ایستادگی می‌کرد و در عین حال، با آغوش باز فرهنگ انقلابی و پیشرو توده‌ها از هر گوشه جهان را پذیرا می‌شد. شاملو خود را خویشاوند هر انسانی می‌دانست که خنجری در آستین پنهان نمی‌کند. نه ابرو به هم می‌کشد، نه لبخندش ترنند تجاوز به حق و نان و سایبان دیگران است. و می‌گفت: «من یک لر بلوچ کرد فارسم، یک فارس‌زبان ترک، یک آفریقائی اروپائی استرالیائی آمریکائی آسیائی ام، یک

هیچکس در صفوف ما، در تنوری و در سخن، نمی‌گوید که اهمیت توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان و روشنفکران خرده بورژوا کمتر است. من می‌خواهم در اینجا از آنچه در عمل و فعالیت رفقا می‌گذرد، صحبت کنم. آیا رفقا در عمل و فعالیت خود به روشنفکران خرده بورژوا بیشتر از کارگران، دهقانان و سربازان اهمیت نمی‌دهند؟ به نظر من بیشتر اهمیت می‌دهند. بسیاری از رفقا بجای اینکه این روشنفکران را هدایت کنند تا همراه خود به توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان نزدیک شوند، در مبارزه عملی توده‌ها شرکت کنند، به ترسیم چهره توده‌ها و آموزش آنها مبادرت ورزند، بیشتر به مطالعه روشنفکران خرده بورژوا و به تحلیل روحیات آنها می‌پردازند و بخصوص ترجیح می‌دهند که این روشنفکران را ترسیم کنند، نقایص آنها را بیوشانند و تجربه جویی کنند. بسیاری از رفقای ما که از خرده بورژوازی برخاسته‌اند و خودشان روشنفکرند، فقط از میان روشنفکران دوست می‌گیرند و تمام توجه شان معطوف به مطالعه و توصیف اینان است. اگر این رفقا از موضع پرولتاریا به مطالعه و ترسیم روشنفکران می‌پرداختند، حق با آنها بود. ولی چنین نیست یا لاقط کاملا چنین نیست. آنها در موضع خرده بورژوازی قرار می‌گیرند و آثاری خلق می‌کنند که نوعی بیان خود خرده بورژوازی است. تعداد کثیری از آثار ادبی و هنری آنها گواهِ بر این مدعاست. این رفقا در بسیاری از موارد علاقه فراوانی به روشنفکران دارای منشاء خرده بورژوازی ابراز می‌دارند تا حدی که نقایص آنها را مورد لطف قرار می‌دهند و یا حتی این نقایص را ستایش می‌کنند. از طرف دیگر این رفقا با توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان بندرت تماس می‌گیرند، آنها را درک نمی‌کنند، به مطالعه آنها نمی‌پردازند، و در میان آنها دوستان صمیمی ندارند و از ترسیم آنها عاجزند، اگر هم دست به ترسیم آنها بزنند، لباس انسان زحمتکش ولی چهره یک روشنفکر خرده بورژوا را می‌کشند. این رفقا از بعضی جهات کارگران، دهقانان، سربازان و کادربانی را که از صفوف آنها برخاسته‌اند دوست دارند، ولی بعضی مواقع و از جهات دیگر آنها را دوست ندارند، احساسات آنها، حرکات آنها، همچنین ادبیات و هنر آنها را که هنوز در نطفه است (مانند روزنامه‌های دیواری، نقاشیهای دیواری، آوازهای فولکور و داستانهای فولکور و غیره) دوست ندارند. البته آنها بعضی مواقع به این چیزها علاقه نشان می‌دهند، ولی این فقط وقتی است که در پی چیزی نویسی می‌کردند، چیزی که بتوانند آثار خویش را یا اقتباس از آن آرایش دهند و یا اینکه حتی مجذوب بعضی از جنبه‌های عقب مانده این ادبیات و هنر میشوند. این رفقا گاهی صریحا این چیزها را تحقیر می‌کنند و یا آنچه به روشنفکران خرده بورژوا و حتی به بورژوازی متعلق است، روی می‌آورند. پای این رفقا هنوز در سرزمین روشنفکران خرده بورژوازی میخکوب است یا به بیان زیباتر، هنوز در رزق‌های روح آنها کاخ امپراتوری روشنفکران خرده بورژوایی یابرجاست.

مانوتسه دون - سخنرانی در محفل ادبی و هنری ینان، ۱۹۴۲

ندارم.» (۱۶) عشق او به محرومان و ستمدیدگان نمی‌توانست با نفرت از استثمارگران و استثمارگرانی که در هارلم و برانکس شیشه‌ها را از صمغ خون سیاهان سرشار می‌کنند، در آوش‌ریتس کوره‌های مرگ را بر پا می‌دارند، شباهنگام به کشتن چراغ

سیاه پوست زردپوست سرخ پوست سفیدم که تنها با خودم و دیگران کم‌ترین مشکلی ندارم بل که بدون حضور دیگران وحشت تنهائی و مرگ را زیر پوستم احساس می‌کنم. من انسانی هستم در جمع انسان‌های دیگر بر سیاره مقدس زمین که بدون دیگران معنائی

سرانجام روزی ستمدیدگان می‌توانند دنیایی شایسته بسازند و رویاهایشان را از بختک تنگدستی و بی‌عدالتی و بی‌فرهنگی برهانند به شاملو انگیزه تلاش و مبارزه می‌داد. او به امید فرارویاندن روز مبارکی زنده بود که انسان دریابد گرفتار وحشت بی‌پایه‌ئی است که نخستین شمره‌اش اطاعت محض است. شاملو، خدمات فرهنگی روشنفکران متعهدی نظیر خود را سند حضور در جشن طلوع آن روز می‌دانست. (۱۸)

با این امید بود که شاملو علیرغم محدودیت‌ها و موانع بسیاری که مرتجعین حاکم طی دو دهه اخیر در راه انتشار آثارش ایجاد کردند، از آفرینش و تحقیق باز نایستاد؛ با پرکاری و پشتکاری شگفت‌انگیز که گویی از مجال اندک عمر پیشی می‌گرفت. و با آثاری پربار که بی‌اختیار زمزمه حسرت را بر زبان ماندگان جاری می‌کند که «فرصت کوتاه بود...»

آثار ماندگار و خاطره‌راهگشایی‌ها و نافرمانی‌های شاملو، نیهی است که جوانان و نسل‌های پا در راه را با چشم باز و امیدوار، به گشودن قفل دروازه‌های فردا برمی‌انگیزد.

توضیحات

۱) درباره هنر و ادبیات - گفت و شنودی با احمد شاملو - به کوشش ناصر حریری - تابستان ۱۳۷۲ - صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹

۲) از شعر «قصیده برای انسان ماه بهمن» - مجموعه قطعنامه - ۱۳۲۹ - باز تکثیر در مجموعه اشعار احمد شاملو - صفحه ۷۰

۳) اصطلاحی قدیمی داریم که «فلانی مثل بوجارهای لنجان است: از هر طرف که باد بیاید بادش می‌دهد!»، ... بوجار (به معنی کسی که کارش پاک کردن غلات و حبوب است) ... لنجان از توابع اصفهان است و از مثل چنین برمی‌آید که بوجارهای این ناحیه در کار خود چنان ورزیده‌اند که تغییر جهت باد مانع کارشان نمی‌شود و از هر طرف که باد بیاید آنها امر خود را پیش می‌برند. مفهوم این اصطلاح، تبعیت کردن از جریان روز و پیروی از شیوه فرصت‌طلبی و این‌الوقتی است... - توضیح از احمد شاملو در بخش پاسخ به خوانندگان - کتاب جمعه - شماره ۳۲، اردیبهشت ۱۳۵۹

۴) نقل قول اول از مقاله «برنامه طلوع خورشید لغو شده است!» - منتشره در مجله تهران مصور شماره ۲۲ اول تیر ماه ۱۳۵۸ - نقل قول دوم از کتاب جمعه، شماره ۳۴ - ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹

۵) رجوع کنید به کتاب نقد آیات شیطانی - نوشته عطاءالله مهاجرانی. در این نوشته، مهاجرانی تلاش در القای این نکته دارد که

در گذشته برخی از رفقا تا حدی و حتی گاهی تا حد زیادی به نوده‌ای کردن ادبیات و هنر کم بها می‌دادند و یا آنرا از دیده فرو می‌گذاشتند. آنها به ارتقاء سطح ادبیات و هنر بیش از حد اهمیت می‌دادند. بدیهی است که ارتقاء سطح ادبیات و هنر را باید تأکید کرد، ولی خطاست اگر این کار بطور یک جانبه و منفرد انجام گیرد و به مبالغه برسد. فقدان حل دقیق و روشن مسئله «برای چه کسی» که من در بالا به آن اشاره کردم، در این رابطه ظاهر می‌شود. این رفقا به علت اینکه مسئله «برای چه کسی» را روشن نساخته‌اند، ملاک صحیحی برای تشخیص آنچه که «نوده‌ای کردن» و «ارتقاء سطح» می‌نامند، در دست ندارند و بطریق اولی نمی‌توانند رابطه صحیح میان ایندو را دریابند. از آنجا که ادبیات و هنر ما علی‌الاصول در خدمت کارگران، دهقانان و سربازان است، نوده‌ای کردن به این معنی است که آنها را در میان کارگران، دهقانان و سربازان نوده‌ای کنیم؛ و بالا بردن سطح به معنای آن است که سطح کنونی کارگران، دهقانان و سربازان را مبدأ قرار دهیم و از آن بالاتر برویم. چه چیزی را ما باید در میان کارگران، دهقانان و سربازان نوده‌ای کنیم؟ آیا آنچه را که موافق نیازمندیها و مورد قبول طبقه فئودال مالکان ارضی است؟ یا آنچه را که موافق نیازمندیها و مورد قبول بورژوازی است؟ یا آنچه را که موافق نیازمندیها و مورد قبول روشنفکران خرده بورژوازی است؟ نه، هیچ یک از اینها را. ما فقط آن چیزی را باید نوده‌ای کنیم که کارگران، دهقانان و سربازان نیاز دارند و میتوانند به آسانی قبول کنند. از این جهت پیش از آن که بکار آموزش کارگران، دهقانان و سربازان دست بزنیم، باید از آنها بیاموزیم. این بویژه در مورد ارتقاء سطح صادق است. برای اینکه چیزی را بالا ببریم، باید از جایی حرکت کنیم که آن چیز قرار دارد. مثلاً برای اینکه یک سطل آب را بلند کنیم، آیا جز این است که آنرا از روی زمین برمی‌داریم؟ مگر ممکن است سطل را از هوا بلند کنیم؟ پس برای اینکه سطح ادبیات و هنر را بالا ببریم، از کجا باید حرکت کنیم؟ از سطح طبقه فئودال؟ یا از سطح بورژوازی؟ یا از سطح روشنفکران خرده بورژوازی؟ نه، از هیچ یک از این سطح‌ها، فقط باید از سطح نوده کارگران، دهقانان و سربازان حرکت کنیم. این بهیچ وجه به آن معنا نیست که ما باید سطح کارگران، دهقانان و سربازان را به «ارتقاء» سطح طبقه فئودال، بورژوازی و یا روشنفکران خرده بورژوا برسانیم، بلکه بمعنای آنست که ما باید سطح ادبیات و هنر را در جهتی که کارگران، دهقانان و سربازان پیش می‌روند، در جهتی که پروتاریا به پیش می‌رود، بالا ببریم. در اینجا دوباره وظیفه آموختن در مکتب کارگران، دهقانان و سربازان مطرح می‌شود. فقط با حرکت از سطح کارگران، دهقانان و سربازان است که ما می‌توانیم درک صحیحی از نوده‌ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح آنها بیابیم و رابطه صحیح میان آن دو را پیدا کنیم.

مانوتسه دون - سخنرانی در محفل ادبی و هنری پینان، ۱۹۴۲

شاملو

انگیزه‌ئی سخت نیرومند می‌شناسیم، گیرم تنها در جهت امحاء این نظام! یعنی در جهت تنها هدنی که تلاش ادبی و شعری این عصر وحشت و گرسنگی را توجیه می‌کند. (۱۷) او می‌دانست که این دررنا با گذر بشر از مسیری طولانی متحقق خواهد شد و به عمر وی وصلت نمی‌دهد. اما این اعتقاد که

می‌آیند و آتش را با سوختبار سرود و شعر روشن می‌کنند، همزاد و همراه نباشد. شاملو آشتی‌ناپذیری خود و آثارش را با نظام امپریالیستی حاکم بر جهان به صراحت اعلام می‌کرد: «ما نظام موجود در جهان را برای ابداعات هنری و توسعه دانش و بینش آدمی

توده ای کردن و بالا بردن سطح ادبیات و هنر به چه معنی است؟ چه رابطه ای میان این دو وظیفه وجود دارد؟ آثاری که در سطح توده های مردم است، ساده تر است و آسان تر فهمیده می شود و از اینجهت زودتر مورد قبول توده های مردم زمان ما واقع میشود. آثاری در سطح بالاتر چون ظریفترند آفرینش آنها نسبتا دشوار است و در لحظه کنونی یخش آنها در میان توده های مردم معمولا چندان آسان و سریع صورت نمی گیرد. مسئله ای که اکنون کارگران، دهقانان و سربازان با آن روبرو هستند، چنین است: آنها هم اکنون در نبردی سخت و خونین با دشمن درگیرند و چون در اثر سلطه متمدنی طبقه فئودال و بورژوازی، بیسواد و تحصیل نکرده هستند، نیاز مبرم دارند به اینکه جنبش پزدامنه ای برای آشنائی با فرهنگ برپا شود. آنها مصراغه خواستار فرهنگ و آموزش و همچنین آثار ادبی و هنری هستند که نیامندی های مبرم آنها را برآورده سازد و برای آنها به آسانی قابل هضم باشد. بطوری که شور و شوق آنها در مبارزه برانگیخته شود، ایمانشان به پیروزی استوار گردد، همبستگی شان تقویت یابد تا یک دل و یک جان علیه دشمن بزمند. آنچه آنها قبل از هر چیز بدان نیازمندند، «کل نشانیدن بر پارچه زرینت» نیست، بلکه «هدیه ذغال در روز برفی» است. از اینجهت در شرایط فعلی، توده ای کردن ادبیات و هنر عاجل ترین وظیفه است. کم بها دادن و یا نادیده گرفتن آن خطاست. مع الوصف توده ای کردن و بالا بردن سطح را نمیتوان بطور مطلق از هم جدا ساخت. اکنون این امکان هست که برخی از آثاری را که کیفیت عالی دارند، به میان توده ها برد، از طرف دیگر سطح فرهنگی توده ها پیوسته بالا میرود.

مانوتسه دون - سخنرانی در محفل ادبی و هنری ینان، ۱۹۴۲

غافلان

همسازند،

تنها توفان

کودکان ناهمگون می زایند.

همساز

سایه سانانند،

محتاط

در مرزهای آفتاب

در هیات زندگان

مردگانند.

وینان

دل به دریا افکنانند،

به پای دارنده آتش ها

زندگانی

دوشادوش مرگ

پیشاپیش مرگ

هماره زنده از آن سپس که با مرگ

و همواره بدان نام

که زیسته بودند، که تباهی

از درگاه بلند خاطره شان

شرمسار و سرافکنده

می گذرد.

کاشفان چشمه

کاشفان فروتن شوکران

جویندگان شادی

در مجری آتشفشان ها

شعبده بازان لبخند

در شبکلاه درد

با جاپائی ژرف تر از شادی

در گذرگاه پوندگان.

در برابر تندر می ایستند

خانه را روشن می کنند.

و می میرند.

«خطابه تدفین»

۱۱) مقدمه کتاب «همچون کوجه نی بی انتها» (گزینہ نی از اشعار شاعران بزرگ جهان) - ترجمه احمد شاملو - ۱۳۷۴
۱۲) «حقیقت چقدر آسیب پذیر است» - سخنرانی در دانشگاه برکلی - فروردین ۱۳۶۹
- نقل شده در شناختنامه شاملو - اثر جواد مجابی - صفحات ۵۰۹ - ۵۰۸
۱۳) نقل به معنی از مقاله «من به هیات ما زاده شدم» (کتاب کوجه) - نوشته جواد مجابی - مجموعه شناختنامه شاملو - ۱۳۷۷
۱۴) درباره هنر و ادبیات - گفت و شنودی با احمد شاملو - به کوشش ناصر حریری - صفحه ۱۴۵
۱۵) همانجا - ضمیمه: گفت و گو با فرج سرکوهی - صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴ - (اولین انتشار در آدینه شماره ۷۲، مرداد ۷۱)
در همین زمینه، می توانید به نقد صریح و کوبنده شاملو از موسیقی سترون و مخدری که در ایران به «موسیقی سنتی» مشهور است و پاسخی که او به نظرات کهنه پرستانه محمد رضا لطفی داده، رجوع کنید. (مقاله «موسیقی سنتی: حرفه ای سیاه» - نقل از مجله آدینه، شماره ۵۲، آذر ۱۳۶۹)
یکی دیگر از روشنگری های شاملو بویژه برای

سلمان رشدی «ولدالزنا» است و حاصل تجاوز یک انگلیسی به یک زن هندی است. نویسنده بر اساس ذهنیت بیمار و ارزش های پوسیده و زن ستیز مذهبی خود، اعلام می کند که فقط یک «ولدالزنا» می تواند چنین افکاری را در مورد محمد بن عبدالله به سر راه دهد و به روی کاغذ بیاورد! کتاب مهاجرانی قرار بود پشتوانه فرهنگی و توجیه کننده فتوای خینی برای کشتن سلمان رشدی باشد.
۱۶) اظهار نظرات پرسشگران مجله فرهنگ توسعه در مصاحبه با عبدالله کوثری - شماره ۴۲ و ۴۳ (اسفند ۱۳۷۸) - صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۱
۱۷) درباره هنر و ادبیات - گفت و شنودی با احمد شاملو - به کوشش ناصر حریری - صفحه ۱۷۳
۱۸) همانجا - صفحات ۱۲۵ و ۱۳۴
۱۹) رجوع کنید به شعر «۲۳»، مجموعه «قطعنامه» و شعر «مرگ نازلی» (باز تکثیر در مجموعه اشعار احمد شاملو، مجلد اول)
۱۰) نقل به معنی از مقاله «من به هیات ما زاده شدم» (شعر شاملوتی) - نوشته جواد مجابی - مجموعه شناختنامه احمد شاملو - ۱۳۷۷

علاوه بر بالا بردن سطح آثاری که بطور مستقیم نیازمندیهای توده ها را برآورده میسازد، نوع دیگری از بالا بردن سطح هم هست که بطور غیرمستقیم نیازمندی های آنها را بر طرف می سازد. آن نوع از بالا بردن سطح که مورد نیاز کادرهاست. کادرها عناصر پیشرو توده ها هستند و بطور کلی از توده ها آموزش بیشتری دیده اند، برای آنها ادبیات و هنری در سطح بالاتر کاملا لازم است. نادیده گرفتن این احتیاج اشتباه است آنچه شما برای کادرها انجام می دهید تماما برای توده هاست، زیرا توده ها را جز بوسیله کادرها نمیتوان آموزش داد و هدایت کرد. اگر ما از این هدف رو برگردانیم، اگر آنچه ما به کادرها میدهم، نتواند به آنان در آموزش و هدایت توده ها کمک کند، کوشش ما در بالا بردن سطح ادبیات و هنر مانند تیراندازی بدون هدف خواهد شد و از اصل اساسی خدمت به توده های مردم جدا خواهد شد.

معدالک باید به آنها بگوئیم که هیچ نویسنده و هنرمند انقلابی نمی تواند بکار خود معنائی ببخشد مگر آن که با توده ها پیوند نزدیک بیابد، افکار و احساسات آنان را بیان کند، و چون سختگوی صدیقی به آنان خدمت کند. او فقط در صورتی که نماینده توده ها باشد، می تواند آنها را آموزش دهد و فقط در صورتی که بشاکردی توده ها رود، می تواند آنها را آموزش دهد و فقط در صورتی که به شاکردی توده ها رود، میتواند معلم آنها شود. او اگر خود را ارباب توده ها بداند، اگر رفتارش مانند آریستوکراتی باشد که در بین «عوام الناس» فخر فروشی میکند، قریحه اش هر قدر هم که عالی باشد، بهیچوجه بکار توده ها نخواهد خورد و کارش آینده ای نخواهد داشت.

مانوتسه دون - سخنرانی در محفل ادبی و هنری بنان، ۱۹۴۲

شب
با گلوی خونین
خوانده ست
دیرگاه
دریا
نشسته سرد.
یک شاخه
در سیاهی جنگل
به سوی نور
فریاد می کشد.
«طرح»

شکوهی در جانم تنوره می کشد
گوئی از پاک ترین هوای کوهستان
لبالب
قدحی در کشیده ام.
در فرصت میان ستاره ها
شلنگ انداز
رقصی میکنم -
دیوانه
به تماشای من بیا!
«وصل» - پنج

«کریه» اکنون صفتی ابر است
چرا که به تنهایی گویای خون تشنگی
نیست
تحمیق و گرانجانی را افاده نمی کند
نه مفتخوارگی را
نه خودبارگی را.
تاریخ
ادیب نیست
لغتنامه ها را اما
اصلاح می کند.
بدون عنوان از کتاب «مدایح بی صله»

شما هر چه دلتان می خواهد بگوئید. من می گویم واقعا اینها شرم آور است و باید از ذهن جامعه پاک شود. گیرم وقتی کسی تو ذهن این پاسداران بی عار و درد فرهنگ ایران زمین متحجر شد دیگر جرات پدر دیارالبشری نیست که بگوید بالای چشمش ابرو است....
حقیقت الزاما همان چیزی نیست که تو گوش ما خوانده اند و گاه می تواند درست معکوس باورهای ارث و میراثی ما باشد.» (به نقل از مقدمه جزوه «مفاهیم رند و رندی در غزل حافظ» - فروردین ۱۳۷۰)
۱۶ درباره هنر و ادبیات - گفت و شنود با احمد شاملو - به کوشش ناصر حریری - صفحه ۱۳۱
۱۷ سخنرانی در اجلاس بین المللی نویسندگان، آلمان - شهریور ۱۳۶۷
۱۸ نقل به معنی از درباره هنر و ادبیات - گفت و شنودی با احمد شاملو - به کوشش ناصر حریری - صفحه ۱۰۴

شاملو
نسل جوان، برخوردار نقادانه وی به تاریخ جاافتاده و اسطوره های تقدیس شده طی قرون بود، که برایش دشمنی بسیار خرید و آفرید. او برای پاک کردن ذهن جامعه از ضدارزش ها، از قهرمانان و الگوهای دروغین، و از خرافات توجیه گر ستم و بهره کشی، پا جلو گذاشت و گام های ضروری آغازین را برداشت. به قول خودش: «می گوئید چه کنیم؟ دست به ترکیب هیچی نزنیم و به هیچ چیز نظر انتقادی نکنیم که دل اهل باور نازک و شکننده است و تا گفستی غوره سردی شان می کنند؟ مگر بدآموزی توی شاهنامه کم است؟ کمند آدم های شیرین عقلی که در اثبات نظر پست عقب افتاده شان به فردوسی استناد می کنند که آن حکیم علیه الرحمه فرموده زن و ازدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به یا زنان را ستائی سگان را ستای که یک سگ به از صد زن پارسای! یا اگر خوب بودی زن و نام زن مر او را مزین نام بودی نه زن!

کار نویسندگان و هنرمندان ما آفرینش آثار ادبی و هنری است، ولی مقدم ترین وظیفه آنان درک مردم و شناخت عمیق آنهاست. حال بینیم وضع نویسندگان و هنرمندان ما از این حیث تا کنون بچه منوال بوده است؟ من می خواهم بگویم که آنها فاقد شناخت و تفاهم بوده اند، آنها مانند «قهرمانانی» بوده اند «که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش بدهند». آنها چه چیزی را نمایشاند؟ آنها مردم را بخوبی نمی شناسند. نویسندگان و هنرمندان ما نه کسانی را که توصیف می کنند، خوب می شناسند و نه مخاطبین خود را، و گاهی یکی با آنان بیگانه اند. آنها نه کارگران، دهقانان و سربازان را خوب می شناسند و نه کادرها را. آنها چه چیزی را نمی فهمند؟ آنها زبان مردم را نمی فهمند، به این معنی که با زبان غنی و زنده توده ها بخوبی آشنا نیستند. از آنجا که عده زیادی از نویسندگان و هنرمندان از توده ها بریده اند و زندگشان خالی است، طبعاً با زبان خلق آشنا نیستند. از اینجهت آنها نه فقط به زبانی چیز می نویسند که بی رنگ و بوست، بلکه غالباً تعبیرات ساختگی و عجیب و غریبی را داخلش می کنند که فرسنگها از زبان مردم به دور است. بسیاری از رفقا دوست دارند که همیشه دم از «سبک توده ای» بزنند. ولی «سبک توده ای» یعنی چه؟ «سبک توده ای» یعنی این که افکار و احساسات نویسندگان و هنرمندان ما باید با افکار و احساسات توده های وسیع کارگران، دهقانان و سربازان در هم آمیزد. برای این آمیختگی باید مجدانه زبان توده ها را آموخت. اگر قسمت عمده زبان توده ها بر شما نامفهوم باشد، چگونه میتوانید از آفرینش ادبی و هنری سخن بگویید؟ وقتی که من از «قهرمانانی» که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش دهند» صحبت می کنم، منظورم این است که توده ها به سخنرانی های غرای شما ارزش نمی گذارند. شما هر چه بیشتر خودتان را برتری و با سابقه جلوه دهید، هر چه بیشتر قیافه «قهرمان» به خود بگیرید و هر چه بیشتر در آب کردن کالاهای خود تلاش کنید، توده ها از خرید آن بیشتر منجر خواهند شد. اگر می خواهید توده ها شما را درک کنند، اگر میخواهید با توده ها جوش بخورید، باید اراده کنید و از یک بروسه طولانی و حتی دردناک تجدید تربیت بگذرید.

مسئله آخر مطالعه است که منظور من از آن مطالعه مارکسیسم - لنینیسم و جامعه است. کسانی که خود را نویسنده انقلابی مارکسیست می دانند، بویژه نویسندگانی که عضو حزب کمونیست هستند، باید معلومات مارکسیستی - لنینیستی داشته باشند. معهدا امروز رفقای هستند که هنوز با مفاهیم اساسی مارکسیسم آشنایی کافی ندارند. مثلاً یکی از مفاهیم عبارت از این است که هستی تعیین کننده شعور است و واقعیت عینی مبارزه طبقاتی و مبارزه ملی تعیین کننده افکار و احساسات ماست. معذالک برخی از رفقای ما مسئله را معکوس مطرح می کنند و مدعی می شوند که در هر چیزی باید از «عشق» مبدا گرفت، حال آنکه عشق نیز در جامعه طبقاتی هیچ چیز دیگری نمی تواند باشد جز عشق طبقاتی. اما این رفقا در جستجوی عشقی هستند مافوق طبقات، عشق مجرد و آزادی مجرد، حقیقت مجرد، سرشت مجرد انسانی و غیره. این امر نشان میدهد که آنها تحت تاثیر شدید بورژوازی قرار گرفته اند. این نفوذ را باید یکباره برانداخت و صدیقانه به مطالعه مارکسیسم - لنینیسم پرداخت. بدیهی است که کارکنان ادبیات و هنر باید آفرینشهای ادبی و هنری را مطالعه کنند، اما مارکسیسم - لنینیسم علمی است که آن را همه انقلابیون باید مطالعه کنند، نویسندگان و هنرمندان مستثنی نیستند. آنها باید به مطالعه جامعه یعنی به مطالعه طبقات مختلف جامعه، روابط متقابل و شرایط آنها، چهره های آنها و روحیات آنها بپردازند. فقط زمانی که همه این مسائل را روشن سازیم، ادبیات و هنر ما مضمونی غنی پیدا خواهد کرد و جهت گیری درستی خواهد یافت.

مانوتسه دون - سخنرانی در محفل ادبی و هنری ینان، ۱۹۴۲

تو نمی دانی غریو یک عظمت

وقتی که در شکنجه یک شکست نمی نالد

چه کوهی ست!

تو نمی دانی نگاه بی مژه محکوم یک اطمینان

وقتی که در چشم حاکم یک هراس

خیره می شود

چه دریائی ست!

تو نمی دانی مردن

وقتی که انسان مرگ را شکست داده است

چه زندگی ست!

تو نمی دانی زندگی چیست، فتح چیست

«قصیده برای انسان ماه بهمن»

من هم دست توده ام

تا آن دم که توطئه می کند گسستن

زنجیر را

تا آن دم که زیر لب می خندد

دلش غنچ می زند

و به ریش جادوگر آب دهن پرتاب میکند.

اما برادری ندارم

هیچ گاه برادری از آن دست نداشته ام

که بگوید «آری»،

ناکسی که به طاعون آری بگوید و

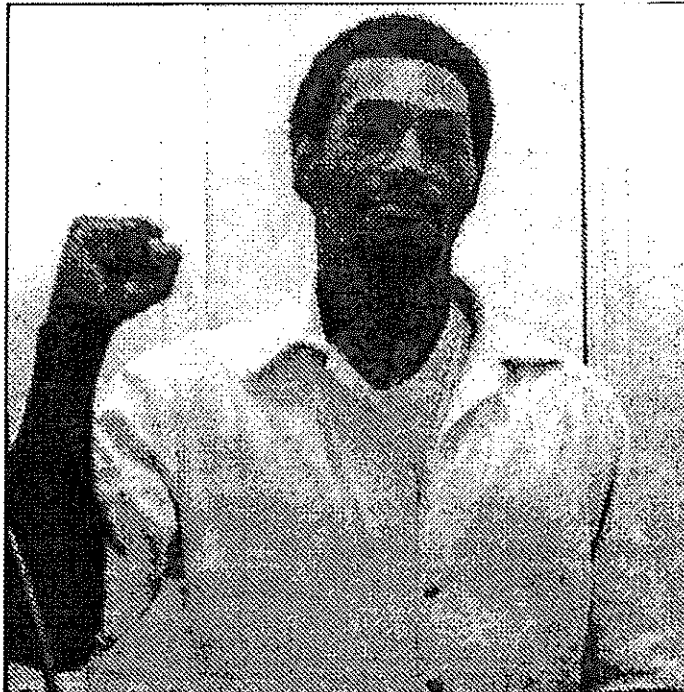
نان آلوده اش را بپذیرد.

بی عنوان از کتاب «مدایح بی صله»

فراموش نخواهیم کرد! عفو نخواهیم کرد!

شاکا سانکوف

و نظام ناعادلانه



آندسته وقایع و تحولات سیاسی تکان دهنده ای که فضای جامعه آمریکا را تحت تاثیر قرار می دهد، نه فقط برای کمونیستهای انقلابی و مبارزان ضد سیستم در آن کشور، که برای تمامی انقلابیون و ترقیخواهان جهان حائز اهمیت است. امپریالیسم آمریکا، ارباب اصلی این دنیای کثیف و جهنمی است. آمریکا، در اردوی کشورهای امپریالیستی، قدرت شماره یک اقتصادی، سیاسی و نظامی محسوب می شود. به همین خاطر، طی چند دهه گذشته، دولت آمریکا به حق آماج خشم و نفرت توده های ستمدیده در سراسر جهان قرار داشته است. در سالهای اخیر، امپریالیسم آمریکا تلاش کرده اقدامات تجاوزکارانه و جنایات قلدرمنشانه خود را زیر پوشش «دفاع از دموکراسی» و پیشبرد «کمک های بشر دوستانه» به همراه سازمان ملل به پیش برد. اما انعکاس خیر وحشیگری یانکی ها که هر روز از میان ستمدیدگان سیاه و لاتین و سفید قربانی می گیرد، و خیزش توده ها که عکس العملی به استثمار طبقاتی و ستمگری ملی و جنسی و نژادی در این کشور است، هر بار نقاب از چهره هیئت حاکمه آمریکا بر می دارد. در آمریکا، یک جنبش گسترده علیه خشونت پلیس و روند فزاینده قتل تعداد بیشماری از جوانان در کوچه و خیابان توسط افراد پلیس به راه افتاده است. محاکمات ناعادلانه و صدور حکم حبس طولانی یا اعدام برای مبارزان انقلابی و یا توده هائی که خود قربانی این نظام دهشتناکند نیز یکی دیگر از موضوعات اعتراض و مبارزه ضد حکومتی است. در اینجا می توان به دو مورد مهم اشاره کرد. یکی مبارزه برای جلوگیری از اعدام مومیا ابوجمال (انقلابی سیاهپوستی که از فعالین سرشناس حزب پلنگان سیاه بود و به جرم دروغین کشتن یک پلیس سالهاست که زیر حکم اعدام قرار دارد) و مبارزه برای آزادی لئونارد پلتیه (از فعالین مبارزه برای احقاق حقوق بومیان آمریکا که طی یک درگیری مسلحانه با پلیس فاشیست آمریکا دستگیر شد و

بیش از ۲۰ سال است که در زندان بسر می برد). حزب کمونیست انقلابی آمریکا، به مثابه پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا در تمامی این مبارزات نقش فعال بازی می کند. تلاش برای جلوگیری از اعدام «شاکا سانکوف» انقلابی سیاهپوست یکی از مبارزات مهم ماه های اخیر بود. مقاله زیر برای آشنائی بیشتر خوانندگان «حقیقت» با این مبارزات، و افشای هر چه بیشتر ماهیت ضد مردمی نظام سرمایه داری امپریالیستی تهیه شده است. این مقاله اقتباسی است از گزارشات و مقالاتی که «کارگر انقلابی» (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) در این باره منتشر کرده است.

روز ۲۲ ژوئن ۲۰۰۰ در ساعت ۸ و ۴۹ دقیقه بعد از ظهر قلب «شاکا سانکوف» در سالن اعدام زندان «هاتس ویل» تگزاس از تپیدن بازایستاد. نظام ناعادلانه حاکم این انقلابی سیاهپوست را بیرحمانه به قتل رساند. «شاکا سانکوف» در برابر دستگاه جنایتکار مقاومت کرده از هر گونه همکاری با آن سرباز زده بود. او تا به آخر در این راه ایستادگی کرد. در ماه مه، نگهبانان زندان مجبور شدند برای انتقال وی به بخش ویژه حفاظتی از اسپری گاز فلفل استفاده کنند. او حتی تا لحظه اعدام با نگهبانان درگیر شد و

سرانجام بزور او را بر تخت اعدام بستند. «شاکا» در یک رشته مصاحبه ها با رسانه های گروهی در حالیکه عزم و اراده در نگاه و صدایش موج می زد، نژادپرستی و ناعادلانه بودن سیستم حاکم را محکوم کرد. «شاکا» حاضر نشد در مراسم همیشگی «شام آخر» قبل از اعدام شرکت کند. یک تیم پنج نفره مأمور شدند که او را بزور از سلولش به سالن اعدام بکشانند. شاهدان عینی گفتند که دست بند همچنان بر دستانش بود و سرش را بزور به پائین هل می دادند. بر روی بازوانش جراحاتی بچشم می خورد. اما سرعت بدنش را با ملافه ای پوشاندند تا آثار ضرب و جرح پنهان بماند.

دشمنان «شاکا» امیدوار بودند که او از خود ضعف نشان دهد یا طلب بخشش کند و یا صرفاً در این لحظات آخر ساکت بماند. ولی آنان در اشتباه بودند. «شاکا» پایدار و شجاع بود و هنگامی که تزریق ماده مرگبار به او آغاز شد، بیسابقه ای قدرتمند و شورانگیز ایراد کرد.

استواری و شجاعت «شاکا» در این مبارزه به روشن کردن سره از ناسره، عدالت و بیعدالتی، دوست و دشمن، برای میلیونها نفر از مردم آمریکا و سایر کشورها یاری رساند. مبارزه او ماهیت واقعی حکام ددمنش و

جنایتکار را بیش از پیش آشکار کرد. در یک طرف سیاهیپوستی ایستاده بود که در یک محاکمه کاملاً ناعادلانه به مرگ محکوم شده بود و حتی بسیاری کسان که به دمکراسی آمریکائی ایمان دارند به این بیعدالتی اذعان داشتند. او را بر پایه شهادت بی اساس یک ناظر و بدون هیچگونه مدرک واقعی به اتهام قتل محکوم کردند. در آن محاکمه برای وی وکیل تسخیری بیعرضه ای تعیین کرده بودند که نتوانست دو نفر شاهد ماجرا که به پلیس گفته بودند «شاکا» در این قتل شرکت نداشته را به دادگاه فرابخواند.

در طرف دیگر حکومت و دادگاه ایستاده بود که حتی حاضر نشد اعدام را موقتا به تاخیر بیندازد. اینان حتی حاضر نشدند حرفهای شهود را که برای اولین بار ابراز می شد بشنوند و تمامی مدارک مربوط به این قتل را مطالعه کنند.

«شاکا سانکونا» که بود؟ او یکی از بیشمار جوانان سیاهیپوست بود که در محلات فقر زده «هوستون» در ایالت تگزاس زندگی می گذراندند. وقتی که کلاس هفتم بود و از مدرسه اخراجش کردند، کماکان خواندن و نوشتن نمی دانست. همانطور که بعدها «شاکا» در مورد خود گفت جوانی غیر قابل کنترل بود که به دنیای موجود گردن نمی گذاشت اما قادر نبود ریشه های واقعی فقر و نژادپرستی موجود را ببیند. وقتی که ماجرای قتل پیش آمد، در پرونده «شاکا» چند مورد دزدی مسلحانه ثبت شده بود. تنها دلیلی که پلیس و بازجویان وی را بعنوان مظنون به قتل دستگیر کردند، این بود که طعمه سهل و ساده ای برای محکوم کردن بود. تنها شاهد داستانی، کسی بود که در شب حادثه در فاصله ۸۰ متری از محل وقوع قتل درون یک ماشین نشسته بود. توصیفات اولیه شاهد از ضارب، با مشخصات «شاکا» خوانائی نداشت. در گزارش پلیس قید شده بود که دو نفر دیگر اعلام کردند «شاکا» تیراندازی نکرده است. بعلاوه پلیس و بازجویان اینرا هم می دانستند که اسلحه ای که از «شاکا» گرفته اند همان نیست که در قتل بکار رفته است. اما هیچیک از این مدارک دال بر بیگناهی «شاکا» به دادگاه ارائه نشد. وکیل تسخیری که «شاکا» را پیشاپیش مجرم می شناخت هیچگونه تحقیقاتی را پیش نبرده، به دفاع از او برخاست. امروز سه تن از اعضای هیئت منصفه ای که «شاکا» را محکوم کردند شرمسارانه اذعان دارند که اگر از این شواهد و مدارک باخبر بودند تصمیم دیگری می گرفتند.

زمانی که «شاکا» از سوی دادگاه محکوم شد وی را به یکی از سلول های ویژه

محکومان به اعدام فرستادند. این سلولها برای آزار، تحقیر و شکستن روحیه زندانیان طراحی شده است. «شاکا» ۱۹ سال در این سلول بسر برد. طی این مدت پدر و مادر وی مردند و او اجازه شرکت در مراسم تدفین شان را نیافت. او حتی از ملاقات حضوری با دو فرزندش منع شد. اما علیرغم همه اینها، «شاکا» حاضر به تسلیم نشد. او در زندان خواندن و نوشتن را آموخت، به آگاهی و بیداری سیاسی دست یافت و به بیعدالتی های بیشمار حاکم بر جامعه پی برد. «شاکا» در زندان گروهی از فعالان سیاسی را به نام «پروژه تلاش» بنیان نهاد که نشریه ای به همین نام داشت. او طی مصاحبه ای در سال ۱۹۹۶ درباره مجازات اعدام چنین گفت: «تنها طریق مقابله موثر و کیفیاً متفاوت با این مسئله این است که کل سیستم را مورد حمله قرار دهیم. ما بدنیاال اصلاحات نیستیم و بسیار فراتر از آنرا می خواهیم. ما بدنیاال چیزهایی مانند عفو بر پایه رفتار خوب و انسانی که سرانجام هم به اعدام می انجامد نیستیم. ما می خواهیم که کل این جریان متوقف و نابود شود.» دفتر عفو و تجدید نظر در تگزاس چند ساعت قبل از اعدام «شاکا» رسماً اعلام کرد که حکم را ابرام کرده است. بدون اینکه مسئولان این دفتر حاضر شوند دور هم بنشینند و بر سر این تصمیم بحث کنند. آنها رای خود را با فکس فرستادند. پشت این نهاد، «جورج دبلیو بوش» فرماندار تگزاس ایستاده که تمام اعضای این دفتر را منصوب کرده است. همه می دانستند که اگر «بوش» دهان باز کند می تواند این تصمیم گیری را تغییر دهد. اما وی مصمم بود که صد و سی و پنجمین اعدام را طی دوران فرمانداریش به انجام برساند. منطق «بوش» و همدستانش این بود که «شاکا» بهر حال «فرد شریری» است. بنابراین حتی اگر مدرکی مبنی بر مجرم بودن وی وجود نداشته باشد، او مستحق اشد مجازات است. از طرف دیگر «ال گور» رقیب انتخاباتی او از حزب دمکرات نیز اظهار کرد که بهر حال وقوع اشتباهات در این سیستم اجتناب ناپذیر است. او بهیچوجه حاضر نشد کلامی در مورد مشخص اعدام «شاکا» و شواهدی که دال بر بیگناهی وی بود بزبان بیاورد. «ال گور» در سخنرانی های خود بر موضع دفاع از مجازات اعدام پافشاری کرد. مضمون بحث وی این بود که در اینجا همه را اعدام می کنیم و در دنیای دیگر خدا خودش مجرمان را از بیگناهان جدا خواهد کرد.

اما مردم نسبت به جنایتی که در شرف تکوین بود عکس العملی خشمگینانه نشان دادند. دولت با آگاهی از خشم و ناراضیاتی

مردم از این حکم ناعادلانه، صدها نفر از نیروهای سرکوبگر رنگارنگش را به شهر «هانتس ویل» اعزام کرد. همه آنها به سلاحهای گرم و جلیقه های ضد گلوله و ابزار مقابله با شورش مسلح بودند. آمده بودند تا از حق هیئت حاکمه در قتل قانونی «شاکا سانکونا» دفاع کنند. در ساعت ۵ و ۵۵ دقیقه بعد از ظهر صدها نفر از کسانی که با خواست لغو حکم اعدام «شاکا» در مقابل ساختمان زندان گرد آمده بودند به سنگرهای که پلیس برپا کرده بود هجوم برده کوشیدند خود را به درهای ورودی ساختمان برسانند. پرچم بزرگ سرخی در کنار پرچم سیاهرنگ آنارشپیستها همدوش هم در اهتزاز بود. پلیس سراسیمه شده بود. آنها با عجله موانع جدیدی درست کردند و کوشیدند مردم را عقب برانند. تعداد کسانی که در آتروز خود را به محل اعدام «شاکا» رساندند بر هزار نفر بالغ می شد. آنان به فراخوان «شاکا» پاسخ گفتند:

«من به قدرت خلق برای بپاخاستن و مقابله با این بیعدالتی ایمان دارم. مسئله بسیار بزرگتر از شخص من است.»

مردم همچنان به موانعی که پلیس بر پا کرده بود فشار می آوردند و می کوشیدند آنها را واژگون کنند. شش جوان و دو مبارز قدیمی در این درگیری دستگیر شدند. سپس جمعیت پرچم ایالت تگزاس را به آتش کشیدند. کمی بعد «حزب پلنگان سیاه نوین» و «جنبش نوین سیاهان مسلمان» با تفنگهای خود در محل حاضر شدند. جوانان سیاهیپوست به وجد آمده بودند. گروهی از ناسیونالیستهای سیاه، پرچم آمریکا را به آتش کشیدند و سرانجام عروسک «جرج بوش» طعمه آتش شد. این صحنه طلایه ای از آینده انقلابی بود.

همزمان با این تظاهرات، زندانیان در بخش زنان ماجرا را مستقیماً از تلویزیون دنبال می کردند. بعضی از آنان زمانی که «شاکا» بیانیه شش دقیقه ای خود را ایراد کرد به شدت هیجان زده شده می گفتند: «ادامه بده، حرف بزن!»

نظام سرمایه داری، «شاکا سانکونا» را دستگیر، محکوم و اعدام کرد. این جنایتی ننگین و غیر قابل تحمل است که هرگز فراموش و بخشوده نخواهد شد. «شاکا» تا به آخر پر توان و قاطع و انقلابی باقی ماند. میراثی که او برای مردم بر جای گذاشت، بپاخاستن، مصاف کردن و پیشبرد مبارزه جسورانه علیه سیستم است. او در واپسین دم حیات چنین گفت:

«شما می توانید یک انقلابی را بکشید اما نمی توانید از انقلاب جلوگیری کنید. انقلاب به پیش خواهد رفت. خلق، انقلاب را به پیش خواهد راند.»

گزارشی از تظاهرات علیه سفر خاتمی به آلمان

هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در ائتلافی جای داشتند که با سیاست، روش و شعارهای انقلابی و رزمنده، مشخص می شد. این ائتلاف، تظاهراتی را با شرکت ۵۰۰ نفر ایرانی و ترک، کرد و آلمانی، آفریقایی و آسیایی، از ساعت ده صبح روز دوشنبه ۱۰ ژوئیه، از «الکساندر پلاتز» برلین آغاز کرد. بسیاری از مبارزان دیگر که خواهان پیوستن به این تظاهرات بودند ساعاتی پیش از این توسط پلیس مرزی آلمان اخراج شده، یا به علت پناهجو بودن به دستور پلیس، عملاً در اردوگاه های پناهندگی حبس شدند. در این ائتلاف، کمونیستهای انقلابی آلمان، حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست - لنینیست (مرکزیت مائوتیستی)، کمیته دفاع از جنبش، هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، سازمان زنان هشت مارس (ایرانی و افغانستانی)، انجمن بین المللی حقوق بشر، کانون پناهندگان سیاسی مونستر، کانون های سیاسی مستقل ایرانیان در لایپزیگ و گوتینگن شرکت داشتند.

نیروهای سازمانده این تظاهرات، فعالیت تدارکاتی خود را از چند هفته قبل در شهرهای مختلف آغاز کرده بودند؛ کار توده ای در اردوگاه های ویژه پناهجویان ایرانی و افغانستانی در آلمان و هلند انجام گرفته بود، نزدیک به ۱۰۰۰۰ نسخه پوستر در افشای ماهیت جمهوری اسلامی به دیوارها چسبانده شد. قریب به ۵۰۰۰ نسخه از جزوه فراخوان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) برای شرکت در تظاهرات برلین، و ۲۰۰۰۰ نسخه اعلامیه و تراکت با امضای «بسیج علیه سفر خاتمی» که به زبانهای ترکی و فارسی و آلمانی منتشر شده، در شهرهای مختلف به دست مردم رسیده بود.

در برابر صف تظاهر کنندگان پرچم بزرگی با شعار: نوکری به دیدار ارباب می آید، به او پاسخی در خور بدهید! قرار داشت. سپس پرچمهای سرخ بود و شعارهای مرکزی تظاهرات: مرگ بر جمهوری اسلامی! زندانی سیاسی آزاد باید گردد! امپریالیسم آلمان، همدست جلادان! صدها نفر از نیروهای ویژه ضد شورش، صف تظاهرات را تقریباً در محاصره داشتند و سعی می کردند جمعیت را تحریک کنند تا بهانه ای برای حمله بزرگ و پراکنده کردن تظاهرات بدست آورند.

صف تظاهر کنندگان همزمان با فرود آمدن هلیکوپتر حامل خاتمی در محوطه

حفاظت شده، به محل تجمع نهائی خود رسید. از طریق دستگیری و ضرب و شتم مبارزان، از ادامه آن جلوگیری کنند.

سایر صف بندی ها: در روز ۱۰ و ۱۱ ژوئن چند تظاهرات جداگانه دیگر از سوی مجاهدین، ائتلافی از ۳۵ سازمان و تشکل، و حزب کمونیست کارگری برگزار شد. تظاهرات مجاهدین در برلین در چارچوب سیاستهای همیشگی این سازمان به پیش رفت؛ یعنی متمرکز کردن حمله بر شخص خاتمی، و تلاش برای جلب پشتیبانی بخشی از هیئت حاکمه امپریالیستی. پرهیز مجاهدین از شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» و مخالفتشان با سیاست ضد امپریالیستی به روشنی نشان می دهد که اینان چه نوع رژیمی را برای آینده ایران در نظر دارند. اینان نمی خواهند و نمی توانند نظامی ماهیتاً متفاوت از نظام ارتجاعی و وابسته ای که امروز بر جامعه حاکم است، بوجود آورند. رسانه های گروهی آلمان بر مسالمت آمیز بودن اعتراض مجاهدین تاکید داشتند.

آکسیون های مبارزاتی ائتلاف ۳۵ سازمان و تشکل، و حزب کمونیست کارگری با شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» برگزار شد. اما هیچیک از این آکسیون ها از یک سیاست روشن و قاطع ضد امپریالیستی پیروی نمی کرد، شکل رزمنده نداشت و از محتوای انترناسیونالیستی انقلابی بی بهره بود.

یک نتیجه گیری مختصر: یک نتیجه سیاسی کلی که از جریان مبارزات گوناگون علیه سفر خاتمی به آلمان می توان گرفت اینست که جمهوری اسلامی در پیشبرد طرح فزاینده «آشتی ملی» در خارج از کشور ناموفق بوده است. نیروهای انقلابی و مبارز و توده های آگاه و آزادیخواه به مرتجعین فریبکاری نظیر خاتمی اجازه چنین کاری را نداده اند. همه آن تدارکاتی که رژیم ایران و دولت آلمان با برگزاری «کنفرانس برلین» به پیش بردند تا با شکاف انداختن در صفوف اپوزیسیون، یک صف علنی مدافع خاتمی بوجود آورند، به شکست انجامیده است.

در روزهای دیدار خاتمی از آلمان، حتی هوراکشان رسوائی از قبیل توده - اکثریتی ها و همدستانشان نیز جرات نکردند برفع رژیم در صحنه ظاهر شوند. تحت تاثیر مبارزه سیاسی علیه سازشکاری که بعد از کنفرانس برلین در خارج از کشور اوج گرفت، و نیز وقوع خیزش ها و درگیریها در اسلامشهر، پیرانشهر، آبادان و سرانجام تهران، برخی نیروهای متزلزل نظیر «راه کارگر» و «اتحاد فدائیان خلق» نیز با شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» همراه شدند.

مشت های گره کرده رو به هلیکوپتر بود که چرخ می زد و پائین می آمد. پلیس چند بار به صف حمله برد و افرادی را که نشان کرده بود بیرون کشید و دستگیر کرد و با خود برد. شعار مرگ بر خاتمی ای، خاتمی! پول و اسلحه آلمانی در دنیا جنایت می کند! امپریالیسم آلمان، پشتیبان فاشیستها، همدست جلادان! به زبان آلمانی و فارسی فضا را انباشت. گروه زنان طبال آلمانی با ریتم رزم، راهپیمائی را همراهی می کردند، از بلندگو، سرود پر هیجانی از کردستان ترکیه به گوش می رسید. سپس یک ترانه رپ به زبان فارسی خوانده شد.

همزمان با تظاهرات برلین، ایرانیان مبارز به دعوت ائتلافی از نیروها منجمله هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در برابر سفارت آلمان در لندن به تظاهرات پرداختند. عده ای از مبارزان جنبش کمونیستی ترکیه نیز به آن تظاهرات پیوستند.

روز چهارشنبه ۱۲ جولای تظاهرات دیگری در وایمار به هنگام حضور خاتمی در این شهر برگزار شد. علیرغم اینکه واحدهای پلیس در تمامی جاده های منتهی به شهر مستقر شده بودند، چند تیم متشکل از هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و سازمان زنان هشت مارس (ایرانی و افغانستانی) موفق شدند خود را به مرکز شهر برسانند. دبیر کمیته دفاع از جنبش نیز در محل حضور یافت. ۱۰ نفر از مبارزان آفریقائی از سازمان پناهجویان «VOICE» در حال ورود به وایمار توسط پلیس بازداشت شدند و امکان شرکت در تظاهرات نیافتند.

اهمیت تظاهرات برلین و بطور کلی کارزار علیه سفر خاتمی به آلمان، در درجه اول سیاست قاطع ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی حاکم بر آن بود. شعار مرکزی، «مرگ بر جمهوری اسلامی» بود که کلیت رژیم را هدف قرار می داد. سایر شعارها، منجمله «امپریالیسم آلمان: یاریگر جلادان»، نقش دولت آلمان را بمثابة یکی از اربابان و حامیان ارتجاع حاکم بر ایران افشا و محکوم می کرد.

این یک کارزار انترناسیونالیستی بود که انقلابیون و سایر مبارزان از ملیت های رنگارنگ در آن شرکت داشتند. آنان به این مبارزه به مثابه بخشی از یک نبرد جهانی علیه نظام واحد ستم و استثمار امپریالیستی می نگریستند.

رزمندگی و قاطعیت در مقابل نیروهای سرکوبگر پلیس آلمان، یک جنبه بارز این کارزار بود. به دلیل سیاست، رزمندگی و ترکیب نیروهای شرکت کننده در این کارزار بود که نیروهای پلیس بارها به تظاهرات ما حمله بردند و کوشیدند

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) منتشر کرده است

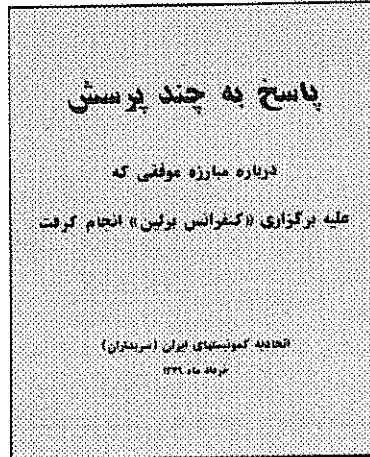
درباره

کنفرانس برلین

و مبارزه‌ای که علیه

برگزاری آن

انجام شد



چرا در مورد کنفرانس برلین، روش شرکت در مباحثات سخنرانان، اشتباه می بود؟

حضور نیروهای انقلابی و مترقی در برلین برای اعتراض به برگزاری این کنفرانس بود. مردم آمده بودند که مخالفت خود را با کلیت رژیم جمهوری اسلامی، و استراتژی فریبکارانه «آشتی ملی» اعلام کنند. آمده بودند که با صدای بلند بگویند، ما هیچگونه دیالوگی (گفتگویی) با نمایندگان ارتجاع حاکم بر ایران - خواه «اصلاح طلب»، خواه «محافظه کار» - نداریم و می دانیم که اینگونه بازی ها فقط برای شیره مالیدن به سر مردم است. بنابراین سیاست «استفاده از تربیون» به شکل شرکت در مباحثات، نقض غرض بود. ترکیب سخنرانان مخلوطی بود از مامورین عالیرتبه امنیتی جمهوری اسلامی در گذشته و عده ای از روشنفکران غیر حکومتی. ترکیب دقیقاً به این نحو انتخاب شده بود تا سیاست «آشتی» با جنایتکاران جمهوری اسلامی را تبلیغ و ترویج کند. پیامش به روشنفکران مبارز در تبعید این بود که به جمع جناح دوم خرداد بپیوندید تا با همدستی هم مردم را مسخ کنیم، آنها را از انرژی و روحیه مبارزاتی بیندازیم تا این رژیم بتواند چند صباحی به حیات ننگینش ادامه دهد. اگر نیروهای مبارز ضد رژیم که در برلین حضور داشتند، سیاست توافق با برنامه ریزان کنفرانس و سخنرانی در آن را در پیش می گرفتند، ظاهراً در حال «استفاده» از تربیون بودند اما در واقع، با مشروعیت بخشیدن به نمایش گفتگوی مسالمت آمیز با ارتجاع حاکم، مورد استفاده رژیم قرار می گرفتند. در حالیکه، اعتراض موثر علیه کنفرانس برلین به طرز نافذی به روشنفکران آزادیخواه داخل کشور هم هشدار داد که به دام ائتلاف سیاسی با جناح دوم خرداد حکومت نیفتند، و نگذارند که جناحی از رژیم از اعتبار و نام آنان برای آرایش چهره خود استفاده کند، آنان را به خادم خود تبدیل کرده و علیه منافع مردم و پیشرفت جامعه بکار گیرد.

یک عده میگویند جناح «راست» جمهوری اسلامی تضاد عمده ای است که راه پیشروی جنبش مردم را سد کرده و در مقطع کنونی، باید آنرا آماج عمده مبارزه قرار داد و از جناح «دوم خرداد» رژیم حمایت کرد. واقعیت این سیاست چیست؟

چنین سیاستی بر پایه وارونه جلوه دادن مناسبات واقعی میان جناح های جمهوری اسلامی جلو گذاشته می شود. پرچمدار این سیاست جریانات خائن و سازشکار توده ای - اکثریتی و سازشکاران موسوم به ملی - مذهبی هستند. هدف و نتیجه این سیاست، دور کردن مردم از استراتژی سرنگونی کل نظام و دولت ارتجاعی است. یعنی انداختن مردم در دور باطل و بی پایان حمایت از یک جناح در برابر جناحی که «تضاد عمده» است. یک عده اینطور تصویر می کنند که دشمن عمده، ولایت فقیه است و باید وسیعترین اتحاد را حول برچیدن بساط ولایت بوجود آورد. یک عده هم ممکنست از این منطق حرکت کنند که جناح خاتمی، دشمن عمده است زیرا نسبت به جناح دیگر، توان بیشتری در متوهم کردن مردم دارد. هر دو منطق و سیاست غلط است. جناح های جمهوری اسلامی، علیرغم تضادها و دعوای حادشان مثل یک تن واحد عمل می کنند. بقول خودشان «دو بال یک پرنده اند». نمی توان گفت این یا آن جناح «دشمن عمده» است. دشمن عمده کلیت جمهوری اسلامی است. کل این مبحث به یک سؤال منتهی میشود: استراتژی «آشتی ملی» و کمک به حفظ رژیم، یا استراتژی سرنگونی رژیم؟ برای خدمت به استراتژی سرنگونی رژیم باید سیاست «آشتی ملی» را افشا کرد و درهم شکست.

واقعیتی که باید فهمید و هرگز فراموش نکرد این است که هر دو جناح رژیم در استراتژی «آشتی ملی» کارکرد معین خود را دارند. به عبارتی، دو وجه مکمل این استراتژی هستند. اگر «لولونی» (به شکل نظامی ها، کودتاچی ها یا بطور کلی «بدترها» و «راستها») موجود نباشد، جناح به اصطلاح «اصلاح طلبی» که به صحنه آمده تا کل نظام را نجات دهد، اصولاً ضرورت وجودی خود را از دست میدهد. باید لولونی موجود باشد تا اقشار متزلزل، بهانه یا دلیلی برای پناه بردن به دامن بخشی از رژیم پیدا کنند. این بازی کثیفی است که نه فقط در ایران بلکه در سایر کشورهای تحت سلطه نیز اجراء شده است.

و پرسش ها و پاسخ های دیگر....

این جزوه را

از نشانی زیر بخواهید:

BM BOX 8561, LONDON WC 1N 3XX, U.K.

از مقاومت قهرمانانه....

یک جا متمرکز می کرد، آنان زندان را به دژهای مقاومت تبدیل می کردند. بنابراین در ترکیه نیز حکومت بزودی درخواهد یافت که سرکوب وحشیانه زندانیان بجای اینکه به آرامش اجتماعی بیانجامد جرقه مبارزات بزرگتری را خواهد زد.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مارکسیست - لنینیست - مائوتیستها و دیگر نیروهای انقلابی و مترقی جهان را فرا می خواند که از مبارزات قهرمانانه در زندانهای ترکیه حمایت کنند.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

ژوئیه ۲۰۰۰

به آنها دوخته شده است و قلب ستمدیدگان سراسر جهان با آنها می تپد. اهمیت این مبارزه بسیار زیاد است. در روسیه قبل از انقلاب سوسیالیستی، حزب بلشویک تحت رهبری لنین مبارزه زندانیان سیاسی علیه اقدامات حکومت ارتجاعی را رهبری کرد و هر اقدام آنرا خنثی کرد. این مبارزه نقش مهمی در پیشروی انقلاب داشت. هر زمان حکومت ارتجاعی روسیه، زندانیان را به نقاط گوناگون پراکنده می کرد آنان در این مناطق جدید مدرسه های انقلاب به پا می کردند و هر زمان حکومت ارتجاعی زندانیان را در

مبارزه عادلانه این زندانیان در سراسر جهان نیز شناخته شده است. زندانیان سیاسی ترکیه مرتباً احساسات همبستگی انترناسیونالیستی خود را بی دریغ به نمایش گذارده اند. بطور مثال، آنان بطور رزمنده ای از جنگ خلق در پرو دفاع کرده و حمایت خود را از صدر گونزالو و رفیق فلیسیانو که رهبران زندانی حزب کمونیست پرو می باشند اعلام کرده اند. این حرکت انترناسیونالیستی زندانیان سیاسی الهام بخش میلیونها نفر شد. اکنون، در حالیکه زندانیان سیاسی قدم در این نبرد خطرناک می گذارند چشم میلیونها نفر

از مقاومت قهرمانانه زندانیان سیاسی در ترکیه حمایت کنیم!

باختند. اما مبارزه زندانیان، حمایت توده ای بزرگی را برانگیخت و رژیم که افشاء و تحقیر شده بود مجبور به عقب نشینی شد. در سال ۱۹۹۶ یکبار دیگر حکومت سعی کرد این شکل زندان را تحمیل کند، اما بلافاصله پس از آنکه رژیم اطلاعیه اش را صادر کرد، اعتصاب غذا همه زندانها را فرا گرفت. در این اعتصاب غذا ۱۲ زندانی جان باختند و یکبار دیگر رژیم مجبور به عقب نشینی شد. از ۸ ژوئیه سال ۲۰۰۰ (تیر ۱۳۷۹) یکبار دیگر مبارزه زندانیان آغاز شده است. این مبارزه از زندان «بوردور» شروع شد. نیروهای دولتی ابتدا به زندان بوردور حمله کردند تا روحیه زندانیان را آزمایش کنند و ببینند در تحمیل زندانهای F به زندانیان سیاسی با چه حد از مقاومت روبرو خواهند شد. زندانیان سیاسی بشدت مقاومت کردند و در این درگیری ۱۹ زندانی زخمی شده، یک نفر بازوی خود را از دست داد.

زندانهای سیاسی می دانند که در این نبرد می توانند از پشتیبانی بخش وسیعی از توده ها، و در درجه اول از حمایت توده های کشور، برخوردار شوند. زندانیان سیاسی در زمره بهترین فرزندان توده های تحت ستم ترکیه، از هر ملیتی، هستند و میلیونها نفر مبارزه آنان را عادلانه میدانند. بسیاری از زندانیان از مائونیستهای هوادار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) هستند. اغلب آنها بر مبنای قانون نفرت انگیز «ضد تروریسم» زندانی شده اند. این قانون به حکومت اجازه می دهد که انقلابیون را صرفاً به خاطر عضویت در سازمانهای متعددی که غیر قانونی اعلام شده اند، سالها در زندان نگاه دارد. یافتن یک اعلامیه در نزد فرد، کافی است که مدرک عضویت در آن سازمان تلقی شود و به زندانی شدنش بینجامد.

بقیه در صفحه ۲۲

با دولت اسرائیل یعنی پلیس آمریکا در منطقه، تقویت کرده است. حکام ترکیه که توسط امپریالیستهای غربی تشویق می شوند و خاطره جلال و جبروت امپراطوری عثمانی آنها را به هیجان می آورد خیالهای ارتجاعی در سر می پروراندند. اینان آرزو دارند به ژاندارم منطقه ای امپریالیستها تبدیل شوند و جوانان ترکیه را مانند گوشت دم توپ، مفت به قربانی جنگ های آتی امپریالیستها در این منطقه تبدیل کنند. حکام ترکیه با تمام قوا به سرکوب جنبش کردهستان دست زدند و با دستگیری عبدالله اوجالان رهبر حزب کارگران کردستان (پ کا کا) از خوشحالی در پوست نمی گنجند و اکنون آرزو دارند که مقاومت در حال گسترش درون زندانها را درهم بشکنند. آنان امیدوارند که با درهم شکستن زندانیان سیاسی شعله های طغیان اجتماعی را که مرتباً در نقاط مختلف کشور سرمیکشد خاموش کنند. می خواهند مانع از آن شوند که این غلیان اجتماعی، صفوف کارگران و دهقانانی که تحت رهبری حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) سلاح بر کف گرفته اند را گسترش دهد. این خواب و خیالی نفرت انگیز و پوچ است. در حمله به زندانیان سیاسی رژیم ترکیه لقمه گنده تر از دهان خود برداشته است. در واقع حکومت در رویارویی آشکار با زندانیان سیاسی دچار تردید شده است. مثلاً در همان حال که برنامه بازسازی زندانها را به پیش می برد، از اظهار نظر آشکار در مورد زندانهای F (حتی در ملاقات با هیئت های نمایندگی حقوق بشر اتحادیه اروپا که به ترکیه سفر کرده اند) خودداری کرد. دلیل این تردید چیست: زمانی که در سال ۱۹۹۱ رژیم سعی کرد زندانهای F را تحمیل کند، زندانیان سیاسی دست به مقاومت توده ای و شجاعانه ای زدند. طبق آمار رسمی ۱۷ زندانی سیاسی در این مبارزه نابرابر جان

مدتی است که زندانهای ترکیه شاهد کشمکش میان مقامات حکومتی و زندانیان سیاسی است. اکنون این رویارویی به نقطه انفجار رسیده است. زندانهای ترکیه همواره از پایگاههای مبارزه علیه رژیمهای ارتجاعی حاکم بر این کشور بوده است. در حال حاضر رژیم ترکیه سعی می کند زندانیان را به زندانهای جدید که به شکل F ساخته است منتقل کند. این حرکت بقصد درهم شکستن روحیه زندانیان سیاسی انجام می شود. زندانهای F بگونه ای ساخته شده که زندانیان سیاسی را محکوم به زندگی در سلولهای مجزای شش نفره می کند. هیچگونه نور طبیعی به این سلولها نمی تابد و غذای زندانیان از طریق در و یا دریچه سلول به آنها منتقل می شود. زندانیان هر سلول حق هیچگونه ارتباطی با زندانیان سیاسی سلولهای دیگر ندارند. زندانیان بیست و چهار ساعت در روز و هفت روز در هفته در سلول محبوس می شوند و تنها هفته ای نیم ساعت حق ملاقات با خانواده خود را دارند. در اینگونه زندانها، زندانیان حق هیچگونه فعالیت اجتماعی ندارند و یا مجاز نیستند افراد خارج از سلول خود را به چشم ببینند. دولت ترکیه مدتی است که بازسازی دهها زندان در سراسر ترکیه را تمام کرده و یا در حال تمام کردن آنهاست. طبقه حاکمه ترکیه امیدوار است با برقراری این شکنجه روانی، زندانیان سیاسی را بزانو درآورد و به این طریق یک دوره صلح اجتماعی را به جامعه تحمیل کند. گروههای حقوق بشر خبر می دهند که شکنجه در زندانهای ترکیه بطور گسترده ادامه دارد. حکام ترکیه آرزوهای بزرگی در سر دارند. کشف ذخایر عظیم نفتی در منطقه دریای خزر و نقش انتقال این نفت از طریق خاک ترکیه به دنیای غرب موجب شده که آمریکا کمک های نظامی خود به ترکیه را افزایش دهد. ترکیه در سالهای اخیر مناسبات خود را

نشانی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX ENGLAND

نشانی اینترنت HAGHIGHAT@SARBEDARAN-ORG نشانی پست الکترونیکی WWW-SARBEDARAN-ORG

شماره های فکس 001 530 32 57 763 & 0049 89 244 376 693

پیامگیر 0031 20 884 2800

نشانی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی BCM RIM, LONDON WC1N 3XX, ENGLAND

نشانی مجله «جهانی برای فتح» BCM WORLD TO WIN, 27 GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX, U.K